



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

سال چهاردهم - شماره ۲۵۶

اسفند ماه ۱۳۷۰

۲۰ صفحه

پیام نروزی

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)



تحریم، پامسخ مردم به
مضحکه انتخاباتی رژیم

یاد جانباختگان فدائی زنده و جاوید است

۲۵ اسفند سالروز بزرگداشت جانباختگان
فدائی و تجدید میثاق با قهرمانان و پیشگامانی است
که در صفوف مقدم پیکارگران راه دمکراسی و
سوسیالیسم نبرد کردند، از آرمانها و هدف طبقه
کارگر دفاع نمودند و با سرافرازی جانباختند.
از هنگامی که در ۹ بهمن ۱۳۴۹ ارتقای ما نبرد
شستی ناپذیری اعلیه نظم موجود و طبقات ارتجاعی پاسدار
ن آغاز نمودند تا با موز صدها تن زندان خلیج،
زمین کارگران و روشنفکران انقلابی در مصاف با
شمنان دمکراسی و سوسیالیسم بشهادت رسیده اند.
این فرزندان راستین طبقه کارگر از تیسار
نسانها بی بودند که تاریخ خیر بشریت سراسر
شگون است از فداکاری، قهرمانی و از خود
گذشتگی آنها در مبارزه با ظلم فکندن نظم
طبقه‌ای سرمایه داری و ایجاد یک جامعه انسانی
بدون طبقات، جامعه‌ای که دیگر در آن ستم و استثمار،
قروبندگی وجود نداشته باشد.

گان، استثمارگران و استثمارشدگان، ظالمین و
مظلومین، مکرران زمین توده‌های زحمتکش قهرمان -
نان پیشگامی ظهور کرده اند که علیه بیدارگریهای
نظامهای ستمگرا نه به نبردی آشتی ناپذیر برخاسته
و در این راه جان خود را نیز فدا کرده اند. اما با
قطعیت میتوان گفت که در هیچیک از دورا نه‌های
تاریخ بشریت نمونه‌ای که کمونیستها از فداکاری،
قهرمانی، از خودگذشتگی و ایمان و اعتقاد به رهائی
زحمتکشان در سراسر جهان از خود بمنصه ظهور
رسانده و اینچنین با دلوری و استواری علیه نظم
غیر انسانی طبقاتی بپا خاسته اند وجود نداشته
است.

چندان دور نرویم و به همین قرن بیستم نظر
بیا فکنیم. در سراسر این قرن، بورژوازی صدها و
هزاران با رجنیشهای کارگری را سرکوب کرده و به
خاک و خون کشیده است. هر بار هزاران هزار
کمونیست را بعنوان بخش آگاه و پیشاهنگ طبقه
کارگر به زندان انداخته، بجوخه اعدام سپرده و قتل
عام کرده است اما هیچیک از این سرکوب‌های درد
در صفحه ۳

از هنگام پیدایش جامعه طبقه‌ای و همراه با
ن نبرد اجتماعی ناپذیر میان ستمگران و ستمدید-

اعتصاب کارکنان صنعت نفت
و نتایج آن
در صفحه ۱۴

فزایش دستمزد خواست مبرم کارگران
در صفحه ۱۵

فاجعه کشتار کارگران در معادن تزکیه
۱۶

نفت سفید در بازار سیاه
۱۷

بودجه سال ۷۱ ابزاری برای تشدید استثمار و غارت کارگران و زحمتکشان
در صفحه ۶

ارمان
نشریات
☆ چشم انداز فعالیت هسته تیره و تار است
(نگاهی به گزارش برگزاری دومین نشست عمومی هته اقلیت)
در صفحه ۷
☆ سوسیال خیانت پیشه‌گان خیانت دیگری را متخدا تدارک می بینند
۸

با نزدیک شدن موعد مضحکه انتخاباتی مجلس
ارتجاع اسلامی در فروردین ماه، سران رژیم در روزی
نامه‌های دولتی تبلیغات گسترده‌ای را برای فرا-
خواندن مردم به شرکت در این با صلاح انتخابات
آغاز کرده اند. سران رژیم کما فی السابق شرکت
مردم در انتخابات را یک تکلیف الهی و شرعی می-
دانند و از همگان دعوت می‌کنند که بخاطر حفظ
حیثیت اسلام در انتخابات شرکت کنند. گذشته از
اهدافی که جناحهای رقیب هیئت حاکمه در این
دوره انتخابات مجلس اسلامی دنبال میکنند، رژیم
در تلاش است با کشانیدن بخش‌های از مردم بیای
در صفحه ۲

موقعیت زن، شاخص
موقعیت انسان در جامعه

"در این زمین بیست‌بی نته‌ها که مکارزیست
انسان است، موقعیت زن فقط بعنوان کالای مصرفی،
کنیز عشق‌پزای و کارخانه تولید مثل شناخته شده
است. رابطه یکا نسان با انسان دیگر بیان قطعی
خود را در رابطه بین زن و مرد آشکار میکند که رابطه‌ای
است طبیعی، مستقیم، مشخص و لازم. از نوع ایمن
رابطه میتوان فهمید که مرد بعنوان نوع بشر چقدر
انسان شده است."

این سخنان ما رکس بیان واقعی موقعیت
زن در جامعه طبقاتی امروز است. جامعه‌ای که
انسان را به فراموشی سپرده و در آن انسانها نه
بعنوان اعضای جامعه بشری بلکه بعنوان حاکم و
محکوم، برده‌دار و برده و سرمایه‌دار و کارگر هویت
در صفحه ۴

یادداشت‌های سیاسی
☆ متهم بر مسند قاضی می نشیند!
در صفحه ۲۰
☆ پناهندگان ایرانی در معرض فشار
دولتهای سرمایه‌داری در صفحه ۱۸

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

تحریم، پاسخ مردم به مضحکه انتخاباتی رژیم

تا همین اواخر از اتخاذ موضع بنفع جناح خودتائید رسمی نظر شورای نگهبان خودداری نمود. اما اخیراً گویا در پاسخ به نامه وزیر کشور که نظراً و را جویا شده بود، صریحاً بنفع شورای نگهبان نظر داد. بدین طریق دست شورای نگهبان در گزین کردن کارندیدها از جناحی که خود بدان وابسته است کاملاً بازمی‌باشد و جناح حزب الله در موقعیتی کاملاً تداومی قرار گرفته است. لذا از هم‌اکنون قابل پیش‌بینی است که جناح مسلط بتواند در مجلس ارتجاع نیز موقعیت خود را مستحکم سازد. با این همه بعید بنظر نمی‌رسد که بنفع جناح مسلط باشد که حزب الله را همچون مجلس خبرگان یکسره از مجلس کنار بگذارد. این مسئله دلایل مختلفی دارد. اولاً رژیم در وضع کنونی بمنظور تبلیغات و بازارگرمی داخلی و بین‌المللی به یک اپوزیسیون قانونی در مجلس نیازمند است که نمی‌تواند نندین و نروئی مطمئن تروبی در دست‌تراز حزب الله باشد. ثانیاً - حذف کامل حزب الله از مجلس، رژیم را حتی از توده ناچیز حزب الهی جدا خواهد کرد و با توجه اینکه جناح حزب الله در ازارگانه‌های پائینی رژیم دارای سازماندهی است مشکلاتی برای آن پدید خواهد آورد. بنا براین جناح مسلط ترجیح می‌دهد که جناح حزب الله را در حدیکه اقلیت ناچیز در مجلس و در درجه‌های پائینی دستگا‌های اجرایی مشغول کند و بی‌درسر سیاست‌های خود را پیش برد. این سیاستی است که با حتماً لزماً پیش‌خواهد رفت و نتیجه انتخابات رژیم نیز منطبق بر این سیاست اعلام خواهد شد. از اینرو اگر این انتخابات برای توده مردم ایران فاقد هرگونه اهمیت است، جناح‌های هیئت حاکمه اهمیت ویژه‌ای برای آن قائلند.

بهر حال اگر این انتخابات ربطی به مردم و منافع آنها ندارد و پاسخ مردم تحریم است، برای جناح‌های رقیب هیئت حاکمه بویژه اکنون دارای اهمیت ویژه است. در مجلسی که دوران نش در حال پایان یافتن است، جناح حزب الله دارای یک اکثریت است و تنها ارگان اصلی رژیم می‌باشد که تاکنون در دست این جناح باقی مانده است. هر چند که این جناح ما هیئت تغاوتی با جناح‌های دیگر ندارد و مشکل جدی برای جناح مسلط نبوده است، با این همه جناح انقلابی رفسنجانی - خامنه‌ای برای پیشبرد همه جانبه سیاست‌های خود از زنده‌توانی پیش‌پس از قبضه کامل دستگا‌های اجرایی و قضایی در تلاش بوده است که در مجلس نیز موقعیت مسلط را بدست آورد. جناح مسلط برای تحقق این هدف خود از ابزارهای مختلفی که در اختیار دارد استفاده کرده و اکنون نیز استفاده خواهد کرد تا در باطن انتخابات، اکثریت نمایندگان را از جناح خود به مجلس بفرستد. این جناح برای پیشبرد سیاست خود بویژه برای نظیر شورای نگهبان را در اختیار دارد که تاکنون صلاحیت‌های پائینی از انتخابات و حتی پس از آن برعهده وی قرار گرفته است. حزب الله که بخوبی از اهداف و مقاصد جناح رقیب خود آگاه است و می‌داند که شورای نگهبان به همان شیوه‌های مجلس خبرگان برای کنار گذاشتن آن متوسل خواهد شد، از زنده‌توانی پیش‌پس مبارزه وسیعی را علیه شورای نگهبان و ادعای آن مبنی بر نظارت و تأیید صلاحیت‌های پائینی از انتخابات آغاز نمود، اما این تلاش‌های جناح حزب الله بجائی نرسید و شورای نگهبان از نظر خود کوتاهی نیاورد. خامنه‌ای نیز که ظاهراً می‌خواهد خود را مافوق جناح‌ها و نمود کند

صندوقها، تعداد بیشتری را از صندوقها بیرون بکشند تا بر مبنای آن در باره پایگاه مردمی حکومت یا وه سرایشی کند. اما مردم ایران که اکنون سالهاست به ما هیئت ارتجاعی، سرکوبگر و ضددموکراتیک رژیم پی برده اند و عملاً مدت‌هاست که انتخابات قلابی و فرمایشی رژیم را تحریم کرده اند تقریباً هیچ حربه تبلیغاتی رژیم را نمی‌خورند. آنها خوب می‌دانند که در رژیم جمهوری اسلامی جایی که آزادیهای سیاسی بکلی از زمین رفته است، حق فعالیت از احزاب و سازمانهای انقلابی و مترقی گرفته شده و توده‌های مردم نمی‌توانند نمایندگان واقعی خود را معرفی و انتخاب نمایند، مسئله انتخاباتی که دروغ و فریب محض و یک ظاهر سازی تبلیغاتی از سوی رژیم محسوب می‌گردد. مردم ایران به این حقیقت آگاهند که مسئله انتخابات در جمهوری اسلامی صرفاً بدین معناست که تعدادی از رزمتجین و وابسته به باندهای هیئت حاکمه که آنهم در نهایت با پیدایش شورای نگهبان بگذرد باید بعنوان نماینده از صندوقها برای گیری بیرون آیند. لذا این با اصطلاح انتخابات ربطی به مردم، خواست آنها و منافعی ندارد. مردم ایران تکلیف خود را از زنده‌توانی پیش‌پس در قبال این انتخابات قلابی و فرمایشی روشن کرده اند و پاسخ آنها تحریم است. البته رژیم به آنحاء مختلف و به شیوه‌هایی که کاملاً برای مردم ایران شناخته شده است با توسل به فشار، تهدید و تطمیع همیشه سعی کرده است مستقل از خواست مردم لاقلاً بخشی از آنها را به پای صندوقها بی‌گناهی که از قبل نتیجه آن معلوم است بکشاند. اما این شیوه نیز اکنون مدت‌هاست که کارایی خود را از دست داده است. در این دوره، رژیم در تلاش است که از حربه دیگری که همانا مربوط به رقابت جناح‌های هیئت حاکمه است استفاده کند و تحت این عنوان که جناح رفسنجانی اگر در برابر جناح حزب الهی اکثریت نمایندگان مجلس را بدست آورد، در جهت خواست‌های مردم قدم برخواهد داشت، مردم را به جانبداری از یک جناح بویژه صندوقهای رای بکشاند. اما مردم ایران نه فقط به نقش ارتجاعی رفسنجانی از همان آغاز جمهوری اسلامی پی برده‌اند بلکه طی چند ساله‌ای که وی بعنوان رئیس جمهوری رژیم منصوب شده است عملاً دیده اند که سیاست امروز نیز چیزی جز دیگری جز دامنه سیاست‌های گذشته و نیست. در این دوران نیز مردم ایران زیر شدیدی ترین فشارهای مادی قرار داشته‌اند. در این دوران نیز مردم ایران در بی‌حقوقی مطلق بسر برده‌اند و اختناق و سرکوب هولناک بقوت خود باقی است. لذا این شیوه تبلیغاتی رژیم نیز نمی‌تواند کار ساز باشد و مردم را فریب دهد.

بودجه سال ۷۱ ابزاری برای تشدید استثمار...

به ترتیب بیش از ۱۹/۵ و ۲۲/۵ درصد افزایش نشان میدهد، در حالیکه تولید ناخالص داخلی طی ۱۲ سال حدود نیم درصد افت داشته است و نقدینگی از ۲۵۷۸۴ هزار میلیارد ریال به ۲۱۹۸۹۰ هزار میلیارد ریال افزایش یافته که رشدی برابر ۷۵۳ درصد نشان میدهد. سواً این مسائل با دیدگانی که حتی شاخص - های را که رفسنجانی بعنوان شاه‌هدی بر بهبود اوضاع اقتصادی ارائه داد، تنها به قیمت خرید کردن و فلاکت توده‌های زحمتکش بدست آورده است و بودجه سال ۷۱ نیز از دیگر بیست و دو دست رژیم برای تحمیل هر چه بیشتر فشار بر توده‌های مردم

سرمایه‌های امپریالیستی به ایران تغییراتی در وضعیت رژیم صورت گرفته تنها یک جنبه از مسئله است، اما حتی این تغییرات در حدی نیست که در برنامہ پنج‌ساله پیش‌بینی شده است. بهنگام بحث پیرامون لایحه بودجه یکی از نمایندگان گفت طی دوره دوساله برنامه پنج‌ساله پیش‌بینی شد تولید ناخالص داخلی ۸/۵ درصد بوده است اما ۷ درصد صورت گرفته است. در حالیکه می‌بایستی در بخش ساختن طی دوره دوساله ۲۲/۳ درصد رشد وجود داشته باشد، فقط ۱۷/۷ درصد صورت گرفته است. در سالهای اول و دوم برنامه پنج‌ساله نقدینگی

یاد جانباختگان فدائی زنده و جاوید است

منشأ نه نتوانسته است در عزم استوار آنها به مبارزه خلی ایجا دکنند، بلکه بالعکس عزم و اراده آنها را به مبارزه ده چندان کرده است.

این پیگیری و استواری کمونیستها از منطبق مبارزه طبقاتی پرولتاریا، از پیگیری و استواری مبارزه این طبقه ناشی می گردد. آنچه که کمونیستها را در سرا سر جهان نه چنان فداکاری ها و از خود - گذشتگی ها می واداشته که حتی از جان نشان نیز بگذرندهمانا حقانیت مبارزه طبقه کارگر برای برافکندن نظام سرمایه داری، حقانیت آرمانها و اهداف پرولتاریائی و چشم انداز روشن و گسترده - ای است که تاریخ در برابرشان گشوده است.

کمونیستها که مسلح به یکا بدلولوژی علمی و انسانی هستند ایمان علمی دارند که نظام طبقاتی، ابدی و پابرجا نیست. ظلم، ستم و استثمار نیز نه تنها با خصلتها ی انسانی بشریت سازگار نیست بلکه جبراً باید از زمین برود. انسان بنا گزیر با دیدنیای حیوانی موجود را که در آن قوی تران یعنی ثروتمندان و سرمایه داران، انسانها را به بندمی کشند، آنها را استثمار میکنند و بر آنها ستم روا میدارند پیشتر بگذاردند در جامعه ای کمونیستی به کمال انسانی خود برسد. این، یک ضرورت است چنان بنا پذیر تاریخ است و مبارزه کمونیستها برای تحقق آن مبارزه ای برحق و با چشم - انداز است. لذا کسی که به این ضرورت اجتناب - یا پذیر تاریخ بشری با وردارد، لحظه ای نمیتواند از تلاش و مبارزه دست بردارد.

مگر ممکن است در حالیکه میلیونها انسان زحمت - کش در ۵ قاره جهان در بند ستم، استثمار و سرکوب نظام سرمایه داری قرار دارند و مبارزه ای به پهنای سرا سر کره ارض میان دو طبقه متخاصم اصلی عصر ما در جریان است آرام گرفت! مگر میتوان هنگامیکه میلیونها انسان در فقر و محرومیت و بدبختی بسر می برند آرام نشست!

مگر ممکن است در حالیکه گروه گروه انسان از فرط گرسنگی و بدبختی، بیماری و قحطی، جنگ و دیگر عواقب نظام سرمایه داری بکام نیستی کشیده میشوند دست روی دست گذاشت! خیر!

تا نظام طبقاتی پابرجا است. تا استثمار و ستم وجود دارد. تا استبداد دومی حقوقی هست و تازمانی که جامعه به فقیر و غنی، ستمگرو ستم دیده، استثمارگر و استثمار شده تقسیم شده است، جنگ طبقاتی در جریان است و کمونیستها بعنوان آگاه ترین بخش جنبش پرولتاریائی در نخستین صفوف این مبارزه پیکار میکنند. لذا هیچ سرکوب و ددمنشی دشمن طبقاتی که رسا نیست. کمونیستها بر غم حتی

دشوارترین شرایط با این مبارزه ادامه داده و میدهند و از فدا کردن جان خویش نیز بخاطر اهداف و آرمانهای طبقاتی و انسانی خود باثباتی ندارند. رفقای ما که طی ۲۱ سال حیات سا زمان در نبرد با دشمنان طبقاتی به شهادت رسیدند، از تبار این انسانها بودند. آنها همچون تمام کمونیستهای سرا سر جهان مظهر از خود گذشتگی، ایثار، فداکاری، پیگیری در مبارزه، نبرد تا آخرین لحظات حیات و پایبندی به اهداف و آرمانهای سترگ طبقه کارگر بودند.

رفقای ما، از همان نخستین روز موجودیت سازمان در شرایطی مبارزه متشکل خود را بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم در ایران آغاز نمودند که رژیم سلطنتی شاه کوچکترین اعتراض برحق مردم را با سرکوب و ددمنشی در هم می کوبید و با ستم و چشم انداز نزدیکی هم برای اعتلاء جنبش توده ای و سرنگونی رژیم وجود نداشت. رسوائی های حزب توده که به حساب کمونیسم گذاشته شده بود، به حیثیت و اعتبار کمونیستها در میان توده های زحمتکش لطمه زده بود. کسانی که در مرحله رونق و اعتلاء جنبش توده ای در پی اهداف و مقاصد جاه طلبانه خود را انقلابی جا میزنند و همین که جنبش به رکود کشیده شد با هزاران خروار توجیه و تفسیر از نبود چشم انداز سخن میگویند، در باره بی شماری مبارزه یا وه سرائی می کنند. آری! تحت چنین شرایطی می با یستی خصلتها ی پیکار جویانه کمونیستها با حد اکثر استواری و قهرمانی از زنود ایران تثبیت شود. می با یستی بار دیگر این حقیقت بدیهی که چشم انداز روشن کمونیستها از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و حتمیت پیروزی آن در مبارزه علیه سرمایه ناشی می گردد، با خون صدها فدائی از تثبیت شود.

رژیم شاه گروه گروه فدائیان را دستگیر و به جوخه اعدام سیرد تا مگر این موج پر خروش رزمندگی کمونیستی را سرکوب کند. رژیم، صدها تن از زهربران و کار درهای برجسته جنبش کمونیستی، احمدزاده ها، پویانها، صفائیها، صادقی نژادها، حمید اشرفها، جزئیها را بشهادت رساند. آنها را از طبقه کارگر گرفت، اما این سرکوبها که توأم با تبلیغات تهر - آگین بود کار سازنیافتاد. به جای هرفدائی کمونیست که بخاک و خون کشیده شد، دهها صدها فدائی با خاستند و نام پرافتخار کمونیسم را زنده نگهداشتند. بخاطر همین فداکاریها، از خود - گذشتگیها و قهرمانیهای که رفقای ما در مبارزه از خود نشان دادند و تحت هیچ شرایطی حتی لحظه ای و ذره ای از اهداف، منافع و آرمانهای

توده های زحمتکش کوتاه نیامدند، فدائیان در قلوب توده زحمتکش جای گرفت. بی دلیل نبود که با اعتلاء جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم شاه هزاران هزار کارگرو زحمتکش و روشنفکر انقلابی در سرا سر ایران بصوف فدائیان خلق پیوستند.

رژیم سلطنتی بر افتاد، اما به جای آن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار گرفت. لذا می با یست مبارزه بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم ادامه یابد. جمهوری اسلامی از همان بدو بقدرت رسیدنش یکی از وظایف اصلی خود را سرکوب فدائیان قرار داد. هنوز چند روزی از موجودیت این رژیم نگذشته بود که دستگیری و حتی اعدام فدائیان آغاز گردید و روز - بروز این فشا روسرکوب افزایش یافت. بر غم خیانت جریان موسوم به اکثریت، فدائیان اقلیت، پرچمدان رنبرد پیگیر کمونیستی علیه نظم موجود رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی شدند. رژیم جمهوری اسلامی در دوران حاکمیت خود صدها تن از رفقای ما را بجوخه اعدام سپرد. تنها طی سال ۱۶۰ اکثریت اعضا رهبری سا زمان رفقا منصور اسکندری، نظام، هادی، اسکندر، کاظم و محسن شانه چی به دست جلادان رژیم بشهادت رسیدند. رژیم طی این دوران دهها تن از کارگران پیشرو و آگاه را که در صفوف سا زمان مبارزه میکردند، بجوخه اعدام سپرد. با این همه رفقای ما استوار و پیگیر بمبارزه خود ادامه دادند. فدائیان اقلیت در دوران جمهوری اسلامی در زندانها و شکنجه گاهای رژیم، بهنگام اعدام و در نبرد رویا روی همه جا مظهر مقاومت، استواری و سرسختی در مبارزه بوده اند.

این استواری و پیگیری در مبارزه و دفاع از دمکراسی و سوسیالیسم الهام بخش همه کمونیستها، های ایران است. راه، اهداف و آرمانهای شهدای سا زمان، راه همه انقلابیون کمونیستی است که هم اکنون تحت دشوارترین شرایط مبارزه خود ادامه میدهند. جمهوری اسلامی نیز سرنوشته جز رژیم شاه ندارد. بگذران این مرتجعین نیز به هر ددمنشی متوسل شوند. بگذران کمونیست را بخاک و خون بکشند. به جای هر کمونیستی که بخاک و خون می غلظد، صدها هزاران کمونیست، پرچم انقلاب کارگری را در پیشا پیش جنبش طبقه کارگر در اهتزاز نگه خواهند داشت.

حرکت تاریخ مسیر دیگری جز آزادی و ورهائی بشریت ستم دیده، جزنا بودی نظام طبقاتی در پیش ندارد.

یاد همه جانباختگان فدائی، همه کمونیستهای که بخاطر آرمانها و اهداف طبقه کارگر مبارزه کردند و جان باختند در قلوب کارگران و زحمتکشان زنده و پابرجا است و سا زمان ما ادامه دهنده راه و آرمانهای آنهاست.

جاودان باد خاطره شهادت به خون خفته خلق

موقعیت زن، شاخص موقعیت انسان در جامعه

یا فته اند. از زمانیکه چنین رابطه ای، جای رابطه حقیقی انسانها را گرفته است، زنان بعنوان نیمی از جامعه بشری به موقعیتی پست و درجه دوم سوق داده شده اند. در چنین جامعه ای تا راهی در هم تنیده ای از مقررات حقوقی، مذهبی، سنتی و اخلاق طبقاتی، بر پایه قیودا قنصا دی بردست و پانزده نیمی پیچیده است. جامعه بورژوازی هر چند که این جامعه مناسبات انسانها را به پیچیده ترین شکل ممکن در زیر آواری از روابط حقوقی کاذب و پوریا کارانه مستور میسازد و دستاوی صوری را بنا بر ابی اقتصاد و اجتماع در هم می آمیزد، اما حتی در مورد این تساوی صوری نمیتواند ثابت قدم باشد و یکبارگی زشمزکننده - ترین نظرات این عدم ثبات، نابرابری زنان و مردان است. مسئله زنان روستایی که در جامعه بورژوازی بر زنان زحمتکش روا میشود، در وهله نخست ریشه در عواملی دارد که در رابطه زن و مرد از آنجا که رابطه ای طبیعی، مستقیم، مشخص و لازم است، به عریانی ترین شکل ممکن، مناسبات انسانها در یک جامعه را با زتاب میدهد. از اینروست که طرز تلقی جامعه، دولت و قوانین نسبت به زن به شاخصی برای ارزیابی یک جامعه تبدیل میشود. جامعه خودمان را در نظر بگیریم، در این باره که زنان در چهره شرایطی بسر میبرند، نیا زبیه توضیح نیست. این که جمهوری اسلامی پس از انقلاب ۵۷، چه سیاستی در رابطه با زنان، در رابطه با حق حیات، تصمیم گیری و زندگی آنها بعنوان انسان در پیش گرفته است، روشن است. این نیز روشن است که امروز زنان زحمتکش ایران با بدبختی بدست آوردن حقوقی مبارزه کنند که دهها سال پیش حتی در جوامع بورژوازی در اثر مبارزه زنان به رسمیت شناخته شده است. در اینجا فقط عواملی نیست که جمهوری اسلامی بر مبنای آن و در تلفیق با تفکر ارتجاعی و ضد بشری مذهبی نسبت به زن نتوانسته است حتی به لحاظ صوری و حقوقی آشکارا نابرابری زن و مرد را فرموله نموده و به زنان حقنه نماید، با استغاده از آمار موجود بر می شمیریم. مطابق آمار رسمی موجود، در خلال سالهای ۵۵ تا ۱۶۵ شتغال زنان کارکش چشمگیری را نشان میدهد. از جمله طی دوره مورد بحث اشتغال زنان در امور خدماتی ۵۲/۶٪، در امور دفتری و اداری ۲۶/۱٪ که هشتاد و نه درصد زنان کارگر (شاغل در شهر و روستا) ۶۳/۹٪ که هشتاد و نه درصد است. در دوره فوق شتغال زنان در صنایع خانگی و اشتغال زنان بعنوان کارکن فامیلی بدون مزد کارکش چشمگیری نداشته است. بهر رو آخرین آمار را از وضعیت اشتغال زنان چنین است:

طبق آخرین آمار ۹۳ درصد زنان ایران که از ۱۰ سال به بالا هستند، خانه دارند. منابح آماریه این زنان را لقب "بدون شغل" داده اند، یعنی آن - خور، یعنی سربار. "زن بدون شغل" یا زن خانه دار زنی است که وظایفش در زائید و بزرگ کردن فرزند

ندان و فراهم آوردن وسایل را حتی شوهر خلاصه میشود. وی موظف است صبح زود قبل از سایر افراد خانه از خواب برخیزد. رفت و روب، گردگیری، لباسشویی، ایستادن در صف مواد غذایی، آشپزی و کهنه شویی از او قلام دانمی فعالیت روزانه او هستند که روزانه ۱۴، ۱۶ تا ۱۸ ساعت وقت او را میگیرند. البته این فعالیتها ای و غیر مولدند و هر چقدر جان بکنند چیزی تولید نمیکنند که در این رزقها شود. چنین زنی که تمام اوقات خود را به جان کنی و حشیانه غیر مولد، به انجام وظایف خانوادگی، کسالت آور، بی اثر، خسته کننده و تحقیق کننده خانه داری اختصاص داده است، از اجتماع، از مسا ئل اجتماعی و برخورد با افراد دیگر محروم است. او در دایره تنگ روابط خانوادگی محصور است، از اخبار و مسا ئلی اطلاع است. چنین زنی از نظر روحی خسته، از نظر فکری عقب مانده و محدود و درنگرو از نظر مادی بدون تامل و پشوتوانه است و در وضعیت متزلزلی قرار دارد. یک بیماری و کافاست که کارهای خانه فلج شود، عیش شوهر منقص میشود و شوهر که اساساً از زن در کجی جز ما مور پخت و پز، بچه داری و رسیدگی به مردندارد، پس از مدت کوتاهی بسراغ زندگی برود. چنین زنی ناگزیر است تابع او و مرشورش باشد چرا که در غیر این صورت نه جانی برای رفتن و نه مصدر آمدنی برای گذران زندگی دارد. چنین زن

زنی در صورتی که کار در به استخوانش برسد و تصمیم بگیرد از شوهرش جدا شود و یا در صورتیکه شوهرش فوت کند، آواره و بی سرپناه و بدون تامل است. باین ترتیب ۹۳ درصد زنان جامعه ما یعنی اکثریست قریب به اتفاق آنها محکومند و بنا به شرایط عینی و اقتصادی محکومند که مطیع او و همسرشان باشند، به هر تحقیر و توهینی تن در دهند، روز بروز شاهد از دست رفتن توان، انرژی و جوانیشا نوزوال شخصیتشان باشند چرا که جز این راهی ندارند. چرا که در صورت جدایی از همسر که به خشنترین شکل ممکن تحقیرشان میکند، آواره و بی سرپناه در خیابانها رها میشوند و در مواقع بسیار ناگزیر به فحشا کشیده میشوند. در چنین جامعه بی رحمی خود فروشی مجازات زن گرسنه است.

همان آمار رسمی تعداد زنان شاغل را ۹۸۷ هزار نفر نشان میدهد که ۶/۲ درصد زنان بالای ۱۰ سال را تشکیل میدهند. این زنان که مجموعه زنان شاغل در شهر و روستا و در کارخانه ها، ادارات، بخش خدمات و کارکنان فامیلی بدون مزد را تشکیل می دهند، بعنوان زنان، در جامعه ایران با معضلات و مشکلات خاص خود دستگیر میگردند. این زنانی اند که از صحبت غروب با در روستا ها به کارکش و رزی، دامداری و قالیبافی مشغولند و یا در شهرها در کارخانه، بیمارستان و غیره کار میکنند. اینان بعد از فراغت از کار بیرون، انبوهی از وظایف خانه بر

عهده دارند که خانوادگی بردوشان گذارده است. یعنی پس از ۸ یا ۱۰ ساعت که همپای مردان در بیرون از خانه کار میکنند، با چندین ساعت به امور خانه داری بپردازند. به نظر من، آشپزی و نگهداری فرزندان بر سر دست و پس از چند ساعت خواب و دوباره راهی کار شوند. چنین زنانی در محیط کار نیز با محدودیتها ای که جامعه بورژوازی بر آنها تحمیل میکند و بر و هستند. علیرغم کارمندی با مردان، دستمزدهای کمتری دریافت میکنند. از آنجا که ناتی که باید فراهم باشد تا با خیال آسوده به کار بپردازند، محرومند. سرمایه دار برای صرفه جویی در هزینه تولید با ضرر نیست بودجه اندکی را به تاسیس شیرخوارگاه یا مهد کودک اختصاص دهد و زن کارگری که دارای فرزند خردسال است، ناگزیر است یا کودکش را در خیابانها رها کند و بسراغ برود و یا برای مراقبت از فرزندش دست از کار بکشد و در این صورت فقر و گرسنگی را تحمل نماید. بر پایه این عواملی نیستی است که حقوق زنان به لحاظ قانونی نیز نفی میشود و زنان بر سر ابتدائی ترین مسا ئل زندگی شخصی و اجتماعیشان نیز تا بمرسد میشوند. زنان ایران از شرایطی که به آنها تحمیل شده است، خسته، دلزده و منجزند. آنها میخواهند که توسط جامعه بعنوان نیمی از نژاد بشری بر سمیت شناخته شوند نه بعنوان برده، کنیز و انسان درجه دوم که حیات و معاش در دست دیگری است. آنها نمیخواهند از زنده زنده زنان "بدون شغل" خارج شوند، آنها از "سربار بودن" و از "ناخور" بودن خسته شده اند، میخواهند در تولید اجتماعیه سهم داشته باشند، روی پای خود ایستند و خود در مورد سرنوشت و نحوه زندگیشان تصمیم بگیرند. آنها برای مشارکت در امور اجتماعیه و تا شیرگذاری بر کلیه مناسبات اجتماعیه مبارزه میکنند. زنان به نا بسرا بیری حقوقی و اقتصادی و به پیشداوری مذهبی، سنتی و اخلاق بورژوازی در مورد زنان قاطعانه، نه میگویند و مصمم اند مقام خود را بعنوان یک انسان در جامعه بدست آورند.

گرامی باد

۸ مارس

روز جهانی زن



پیام نوروزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بهاران خجسته باد!

نوروز فرا میرسد، طبیعت گویی جان تازه ای میگیرد دوسالی نو آغاز میشود. کارگران و زحمتکشان ایران با کوله باری از زنج و محرومیت و با دنیا شی از خواستها و آرزوهای تحقق نیافته خویش، با استقبال سال جدید و با استقبال نوروز میروند. مردم زحمتکش ایران از آن روزه استقبال سال نومیروندوا ز آنروز نوروز را جشن میگیرند، که نوروز ظلیعه بها روپيام آورطراوت و سوسبزیست. نوروزا تمام فصل سکون و سرما و پشارت دهنده روشنا نیست، نوروز سرآغا زبهار است و بهار، سمبل تحرک و پویا نیست. نوروز در بیچه ایست به روی طبیعت که از فرازان، جایگزینی نوبجای کهنه و ناگزیری این تحول، با وضوحی شگرف در ابعادی بسوخت خود طبیعت بنمایش گذاشته میشود.

کارگران و زحمتکشان ایران یکسال دیگر از زندگی دشوار و پر مشقت خود را پشت سر میگذارند تا سال نو را آغاز کنند. سالی که گذشت حقیقتاً برای اکثریت عظیم مردم ایران سال بسیار سخت و دشواری بود. سالی که گذشت با زهم سال گرانی و سال افزایش قیمتها بود. قیمت اذق عمومی از گوشت، تخم مرغ، کره، حبوبات، روغن، و امثال آن گرفته تا هزینه های کمر شکن خدمات درمانی، دارو، مسکن، حمل و نقل، آب و برق و غیره همگی افزایش یافت. بسیاری از کالاهای مصرفی و مورد نیاز مردم پنجاه، شصت و در پیاره ای موارد تا صد درصد و حتی بیشتر از آن با افزایش قیمت توأم بود. سوسیالیستها از کالاهای دیگر هم حذف گردید و قیمت های بازاریارسیاه، عملاً به قیمت های رسمی این قبیل کالاهای مبدل شد. سالی که گذشت، سالی بود که قدرت خرید انبوه کارگران و دیگر اقشار مردم زحمتکش ایران با زهم کاهش یافت و شرایط معیشتی آنها با زهم وخیم تر گردید. سالی که گذشت، سال تشدید استعمار کارگران سال تدارکات و چپاول مردم و سال فرجه تر شدن عده ای قلیل، سال ثروت اندوزی مستی سرمایه داران و رفاه در دست یک عده معدود و فقر و بدبختی و گرسنگی یک اکثریت انبوه با زهم تراکم بیشتری یافت و شکاف میان شرایط زندگی ثروتمندان و تهیدستان با زهم عمیق تر گردید. در سالی که گذشت شرایط معنوی زندگی اکثریت مردم ایران بهتر از شرایط مادی زندگی آنها نبود. توده های مردم ایران نه فقط یکسال دیگر در فقر و گرسنگی بیایان بردند، بلکه آنها همچنین در زیر سر نیزه حکومت اسلامی و تحت یک دیکتاتور ای فاسد رگسیخته حکومت مذهبی از حداقل حقوق دموکراتیک خود نیز محروم ماندند. سالی که گذشت با زهم سال سرکوب آزادیها بود، سالی بی حقوقی مطلق کارگران، سال تدارکات و سرکوب و ترور، سال خفقان.

اینها همه، با دروغبانی و تبلیغات دولت فاسد و پیرامون با اصطلاح بهبود و وضع اقتصاد و جلوگیری از افزایش قیمتها، با کوششهای مزورانه رژیم برای "دمکرات" جلوه دادن حکومت اسلامی و با تلاشهای مذبحخانه دیگری از این دست نیز توأم بود. از همین رو سالی که گذشت، سال ادامه عوامفریبیها و ریاکاریهای رژیم و در همان حال سال بطلان ادعاهای پوچ و سال شکست سیاستهای رژیم هم بود. سالی که گذشت، سالی بود که ما هیئت ضد مردمی حکومت اسلامی نیز بیش از پیش برملا شد. سال تشدید تضادهای و اختلافهای داخلی رژیم، سال افشای زهم بیشتر در زخمها، سوءاستفاده ها و رسوائیهای سران رژیم و سال گسترش دامنه فساد در دستگاه حکومتی هم بود. سال تدارکات و بحران سیاسی - اقتصادی در تمام پیکر رژیم جمهوری اسلامی هم بود. سالی که گذشت در عین حال سال تشدید مبارزات کارگری و سال گسترش دامنه اعتراضات توده ای بود. سال اعتصاب کارگران یا لایشگاههای نفت بود. سال اعتراض کارگران... بود. سال تظاهرات اعتراضی مردم تهران نسبت به افزایش بها، بلایط و توبوس، سال اعتراض ساکنین محله باقرآباد، سال آتش زدن لاستیک و بستن اتوبان و سال حمله اهالی بجان آمده به سرکوبگران رژیم بود. سالی که گذشت، سال اعتراض مردم اصفهان، سال اعتراض دانشجویان نسبت به سیاستهای رژیم و در یک کلام، سال تدارکات و مبارزات کارگران و زحمتکشان هم بود.

هم اکنون کارگران و زحمتکشان ایران یکسال دیگر با همه افت و خیزهای پشت سر نهاده اند. آنان در آستانه تحول طبیعت ایستاده و با استقبال سالی جدید میروند تا نوروز را که سمبل پیروزی نوبر کهنه است جشن بگیرند. کارگران و زحمتکشان ایران در شرایطی به پیشوا سال نومیروند که رژیم جمهوری اسلامی هنوز به حیات انگلی خود ادامه میدهد. اما کارگران آگاه، همه چیز را در همین لحظه خلاصه نمیکنند و در آن متوقف نمی شوند. آنها ضمن آنکه در لحظه حاضر علیه رژیم و علیه شرایط موجود مبارزه میکنند این موضوع را هم خوب میدانند که همه چیز در حال تغییر و تحول است و چرخ تکامل تاریخ روزه جلو در حرکت است. کارگران ایران نظام حاکم را نیز در آئینه همین تحول گریزناپذیر میبینند. همانطور که در طبیعت همه چیز در حال تغییر و تکامل دائمی است و در جدال میان کهنه و نو، کهنه از میان میرود و جای خود را به نو میدهد، جامعه نیز از این تحول ناگزیر و از این دینا لکتیک جهانشمول مبرا نیست. کارگران و زحمتکشان ایران که سازندگان و پاسداران نظم نوینند، در برابر نیروهای ارتجاعی و پاسداران نظم کهنه قرار گرفته و برای نابودی نظام حاکم مبارزه میکنند و در جدال میان نیروهای انقلابی و ارتجاعی، در جدال میان نیروهای بالنده و میرنده، جایگاه حکومت اسلامی از روزهم روشنتر است. رژیمی که در طول بیش از سیصد سال حکومت سیاه و ننگین خود را به فساد و تباهی حقیقتاً غیر قابل توصیفی سوق داده است، حکومتی که کارگران و زحمتکشان را به فقر و سیه روزی غیر قابل تحملی انداخته است، رژیمی که سرتاپا پیش غرق در فساد است و جامعه را به قرون و اعصار کهنه کشانده است، حکومتی که پاسداران نظم ستمگرانه و استعمارگرانه سرمایه دار است و خود، ستم و استعمار را تشدید نموده است، حکومتی مذهبی و بیگانه ارتجاعی و ضد دموکراتیک که دین و دولت را درهم ادغام کرده است، حکومتی که مبلغ جهل و خرافه و سمبل کهنه پرستی است و در یک کلام نظامی تا به این درجه کهنه، ارتجاعی و فاسد، روشن است که نظامی میرنده است و با یستی برافتد و دیر نیست آن زمانیکه کارگران و زحمتکشان ایران رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را با همه خشو و زوائد اش به زیل و دان تاریخ بیندازند و پیروانهای آن جامعه نوین و نظام نوینی بنا کنند. زمانی که نظام حاکم بر انداخته شود، زمانیکه کارگران و زحمتکشان ایران بر سر نوشت خود حاکم گردند، آن زمان عید زحمتکشان است، آن زمان بهار واقعی زندگی کارگران و زحمتکشان هم فرا رسیده است. بهار واقعی، بهار آزادیست، بهار ریاست، بهار ماری از ستم طبقا نیست، با ایمان به فرارسیدن عید واقعی کارگران و زحمتکشان، بهاران خجسته باد!

بودجه سال ۷۱

ابزاری برای تشدید استثمار وغارت کارگران و زحمتکشان

ضعیف است. تا مین ۳۴ درصد هزینه‌ها از طریق درآمدهای مالیاتی نیز معین نظر می‌رسد. بنا بر این روشن است که رفسنجانی برای اینکه کسری بودجه را نا چیز جلوه دهد، درآمدهای دولت را فزاید از آنچه که قابل تحقق است فرض نموده و از آنجا - شیکه تمام این درآمدها قابل تحقق نیست، ما به - التفات و جزوکسری بودجه است که الزاماً با بیستی از طریق استقراض تا مین شود. یعنی با زهم بحساب توده مردم و از طریق کاهش ارزش پول و افزایش قیمت کالاها تا مین گردد.

ثانیا - رفسنجانی در بودجه سال ۷۱ کوشیده است بخش قابل ملاحظه‌ای از کسری بودجه را از طریق فروش ۵ میلیارد دلار به قیمت‌های ۶۰ و ۱۴۰ تومان تا مین نماید. این بدان معناست که دولت از هم‌اکنون ارزش ریال را بین ۱۰ تا ۲۰ برابر کاهش داده و قدرت خرید زحمتکشان در سال ۷۱ به همین نسبت کاهش خواهد یافت. یعنی رفسنجانی از هم‌اکنون بخش عمده‌ای از میزبان کسری بودجه واقعی را بحساب توده مردم تا مین کرده است که می‌باید در سال آینده کالاها ی مورد نیاز خود را به چندین برابر قیمت موجود بخرند. یکی از نمایندگان موافق بودجه در مجلس پیامون این مسئله گفت این "یک نوع مالیاتی است که ما به مصرف یکسری از کالاها در داخل مملکت می‌بندیم."

بهر حال آنچه که از مباحث فوق نتیجه می‌شود اینست که برخلاف ادعای رفسنجانی کسری بودجه سال ۷۱ نه ۶ درصد بودجه، بلکه رقمی بین ۳۰ تا ۴۰ درصد است. یکی از مخالفین رفسنجانی در مجلس هنگام بحث در مورد دلایلی بودجه به این واقعیت اشاره کرد و گفت کسری بودجه در واقع ۳۷/۲ درصد است.

از اینجاست نتیجه می‌شود که بودجه سال ۷۱ برغم تبلیغات سران رژیم یک بودجه شدیداً تورم‌زاست و فشاری را که اکنون بردوش توده مردم است، در سال آینده شدیدتر خواهد ساخت.

گذشته از مسائلی که مستقیماً مربوط به بودجه بود، رفسنجانی هنگام ارائه لایحه بودجه به مجلس بیکرشته آمار و ارقام مبنی بر بهبود اوضاع اقتصادی و موفقیت برنامه‌های دولت ارائه داد. از جمله وی گفت که در سال ۶۹ تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت از رشدی معادل ۵/۱۰ درصد نسبت به سال قبل برخوردار بوده است.

ارزش افزوده بخش صنعت در سال ۶۹ به قیمت‌های ثابت ۱۷/۲ درصد افزایش یافته است. آمار تولیدات ۷ ماهه اول وزارت صنایع سنگین در سال جاری حاکی از ۲/۵ تا ۱۹ برابر شدن تولیدات و وسائل نقلیه سنگین و ماشین‌آلات مهندسی نسبت به مدت مشابه سال قبل است.

اینکه طی دوران زمان مداری رفسنجانی از طریق فشار روزافزون به توده‌های مردم و صدور فزاینده

این بخش مالیات را نیز کارگران و زحمتکشان به شکلی غیرمستقیم می‌پردازند. سرمایه داران یا مستقیماً از پرداخت مالیات سرباز می‌زنند یا اگر چیزی هم پرداخت کنند، سریعاً آن را به حساب هزینه تولید می‌گذارند و از طریق افزایش قیمت‌ها آن را به توده‌های زحمتکش تحمیل می‌کنند. بنا بر این بخش درآمدهای مالیاتی دولت نیز از طریق توده‌ها تا مین می‌گردد.

و بالاخره می‌رسیم به بخش دیگری که از منابع دیگری بدست می‌آید و منبع عمده آن استقراض است که این بخش را نیز با پدرم زحمتکش بپردازند. در بودجه سال ۷۱ رقم استقراض ۷۴۱ میلیارد ریال تعیین شده است. این البته در زمره وارداتی است که رفسنجانی در گزارش خود به مجلس بهنگام ارائه لایحه بودجه، کاهش آن را یکی از دست‌آوردهای خود دانست و گفت: رقم استقراض دولت در سیستم بانکی معادل ۶۲۳ میلیارد ریال تعیین شده که ضمن کاهش ۳۴۷ میلیارد ریالی نسبت به رقم مصوب سال ۱۳۷۰ نسبت آن به کل بودجه دولت نیز از ۱۱/۲ درصد در سال جاری به ۶ درصد در سال ۱۳۷۱ کاهش خواهد یافت.

سواً اینکه مجلس رقم استقراض را در لایحه بودجه مصوب افزایش داده و آن را به ۷۴۱ میلیارد ریال رساند، آنچه که در بودجه آشکاره چشم می‌خورد شیوه‌های ریالی که رفسنجانی برای نا چیز جلوه دادن میزان استقراض و خصلت تورمی بودجه است. اولاً - رفسنجانی در لایحه بودجه ارقامی را از محل درآمدهای نفت و مالیات بعنوان منبع تأمین هزینه‌ها تعیین نموده که از بسیاری جهات قابل تحقق نیست و عدم تحقق آنها بمعنای افزایش میزان استقراض است. مثلاً در بودجه دولت فرض بر این است که در سال ۷۱ هر بشکه نفت به ۲۰ دلار بفروش برسد. حال آنکه اکنون که فصل زمستان است، این رقم در حدود ۱۵ دلار نوسان می‌باشد و با توجه به اینکه جهان سرمایه‌داری هم‌اکنون با یک بحران اقتصادی عمیق روبروست، احتمال اینکه کاهش بیشتری در قیمت نفت وجود داشته باشد، زیاده است. نتیجتاً عایدات ناشی از فروش نفت کاهش خواهد یافت و این کاهش منجر به افزایش استقراض خواهد شد. همچنین در نظر گرفته شده که حدود ۵ میلیارد دلار بعنوان ارزش ناوری و بفروش برسد که احتمال فروش این مقدار کلان ارز نیوساز

مجلس ارتجاع اسلامی در اواسط بهمن ماه لایحه بودجه سال ۱۳۷۱ دولت را تصویب نمود. در لایحه مصوب، معادل ۱۲۳۵۱/۵ میلیارد ریال از اعتبارات بودجه کل به بودجه عمومی دولت اختصاص یافته که نسبت به سال ۱۷۰٪ افزایش در حدود ۲۲ درصد برخوردار است. در بودجه سال ۷۱ هزینه‌های جاری معادل ۷۰ درصد بودجه است که در مقایسه با سال ۱۳۷۰ از افزایش معادل ۲۱ درصد برخوردار می‌باشد. ۳۰ درصد بقیه را نیز بودجه عمرانی تشکیل می‌دهد. این بدان معناست که در سال آینده رقمی در حدود ۸۶۴۵ میلیارد ریال مستقیماً به هزینه‌های نیروهای مسلح و بوروکراسی دستگاه دولتی اختصاص یافته و رقمی در حدود ۳۷۰۶ میلیارد ریال بطور غیرمستقیم از طریق بودجه عمرانی عاید سرمایه داران می‌گردد. در بودجه مصوب پیش بینی شده است که درآمدهای دولت در سال ۷۱ حدود ۵۰ درصد از محل عایدات نفت، ۳۴ درصد از طریق مالیات و باقی‌مانده از منابع دیگر تا مین گردد.

با نظری کوتاه به منابع تا مین درآمدهای دولت این حقیقت بر هر کس روشن است که توده‌های زحمتکش مردم ایران در حالیکه با چنان فقر و فلاکتی روبرو هستند که عموماً از تا مین حد قلمایحتاج روزمره محروم‌اند، باید در سال ۷۱ نیز هزینه‌های بسیاری کلان دستگاه دولتی انگل را که وظیفه‌ای جز حراست از منافع موجودیت طبقاتی سرمایه داران و ثروت‌ندان ندارد، تا مین کنند. مجسم کنید که در کشوری همچون ایران که اکثریت مطلق مردم در فقر و گرسنگی بسر می‌برند، رژیم ۲۰ میلیارد دلار عایدی نفت، این ثروت را جت‌ها عیرا که متعلق به توده مردم و حاصل دسترنج کارگران است، تماماً صرف هزینه‌های ماشین‌دولتی می‌کند. بعبارت دیگر در سال ۷۱ حدود ۵۱۲۴ میلیارد ریال است، تحت عنوان درآمدهای حاصل از نفت، توده مردم می‌پردازند و بقیه سرمایه داران و دولت آنها سرازیر می‌گردد.

بخش دیگری از هزینه‌های دولت از طریق مالیات تا مین می‌گردد که در بودجه سال آینده معادل ۳۵۳۸ میلیارد ریال بر آورده شده است. چه کسانی این مالیات را می‌پردازند؟ سران حکومت ادعا می‌کنند که تنها بخشی از این مالیات را توده مردم می‌پردازند و بخش اعظم آن را ثروتمندان. اما این یک دروغ محض است. بخش اعظم درآمدهای مالیاتی دولت از طریق مالیات غیرمستقیم تا مین می‌گردد و این مالیات را اساساً کارگران و زحمتکشان می‌پردازند. بخشی دیگر نیز از طریق مالیات مستقیم از توده‌های مردم اخذ می‌گردد. می‌ماند بخش دیگری که گویا قرار است، ثروتمندان بپردازند. اما در کشوری که دولت پادشاهی سرمایه داران است و علاوه بر این حتی در محدوده‌ای که در برخی کشورهای سرمایه‌داری حساب و کنترلی وجود دارد، در اینجا همان حساب و کتاب و کنترل هم نیست،



آزمیان نشریات

چشم انداز فعالیت هسته تیره و تار است

(نگاهی به گزارش برگزاری دومین نشست عمومی هسته اقلیت)

گزارش مختصری که اخیراً زسوی هسته اقلیت انتشار یافته است، خبراً زیرگزارش "دومین نشست عمومی" این جریان میدهد. این خبر، بعد از یک بی خبری با لنسبه طولانی از هسته اقلیت و به رکود افتادن حرکت آن، نمیتوانست توجه برای انگیزنیا شد. از همین رو ما نیز مشتاق بودیم که ببینیم رفقای هسته اقلیت، بعد از این مدت طولانی و بعد از زینچ سال جدائی، در دومین نشست عمومی خود چه گفته اند، چه مواضع و تصمیماتی اتخاذ کرده اند و چه مسیری را برای فعالیت آتی خود برگزیده اند. میدانیم که آخرین شماره نشریه این رفقا (سوسیالیسم شماره ۱۸) در آذرماه ۱۶۹ انتشار یافت. در آن موقع در همان شماره، رفقای هسته تازه خبراً از سیاست جدید نشریه سوسیالیسم و برنامهای جدید ارگان تحریریه میدادند و انتشار نشریه سوسیالیسم را "رکن اساسی و وظایف ارگان تحریریه" میخواندند. وعده میدادند که برنامهای تنظیم و تدقیق کنند، وعده میدادند که نشریه خود را هر دو ماه یکبار انتشار دهند و بسیاری وعده های دیگر! اما ناگهان انتشار نشریه رفقا بدون حتی یک سطر توضیح رسمی متوقف شد و معلوم نشد "رکن اساسی و وظایف ارگان تحریریه" چی شد و بر سر سیاست جدید نشریه و برنامهای جدید تحریریه و دیگر وعده ها چه آمد؟ توگویی همه آن حرفهای که بویژه در مورد نشریه زده شده بود، برای انجام ندادن بود و برای به تعطیل کشیدن آن؟! عدم انتشار نشریه سوسیالیسم و فقدان یک توضیح رسمی پیرامون آن، اوضاع هسته را در یک حالت ابهام و تار و تریکی سوال بر- انگیز فرو برد و چندین ماهه ادامه یافت. حال بعد از حدود ۱۵ ماه، سند و نوشته کوتاه ای از سوزی این رفقا انتشار یافته است. انتشار این نوشته - و لوسه صفحه ای - با لآخره با یستی حاکی از آن باشد که هنوز هسته اقلیتی وجود دارد، هر چند که دامنه فعالیت هاییش "به نا زلترین سطح ممکن" کاهش یافته و انتشار نشریه اش نیز متوقف شده باشد و هر چند که هسته در حالت تغییر و تحول بوده و بحران خاددی نیز درگیرش باشد. روشن است که هیچ کمونیستی نمیتواند دنیا یستی در قبال این تغییر و تحول در قبال سر نوشت هسته اقلیت بی تفاوت باشد و بی تفاوت بماند. ما نیز از همین زاویه است که گزارش برگزاری دومین نشست عمومی این رفقا را مورد بررسی و برخورد قرار میدهیم.

گزارش برگزاری دومین نشست عمومی هسته اقلیت که از سوزی این رفقا انتشار یافته است، اگرچه بسیار مجمل و مختصراًست و بسیاری مسائل را نا گفته گذاشته است، اما در عین حال اوضاع عیانیت بحران هسته اقلیت را خوبی انعکاس میدهد. اوضاع عینگونه ای است که کمیته مرکزی از تنظیم و ارائه یک گزارش سیاسی - تشکیلاتی به نشست اجزاست و نمیتواند مجموعه فعالیتها و عملکرد سیاسی - تشکیلاتی هسته اقلیت را جمع بندی کرده و به نشست ارائه دهد. در واقع کمیته مرکزی بعنوان یک ارگان مسئول در قبال تشکیلات بسته - حتی از پذیرش همه کاستی های عملی - نظری هسته شان خالی میکند. در گزارش البته عنوان شده است که "دلیل عدم تدوین یک گزارش سیاسی - تشکیلاتی واحد"، "ز جمله رکود و بحران در عملکرد این ارگان و وجود نقطه نظرهای غیر قابل جمع بندی" بوده است. به زبان ساده تر یعنی که عملاً ارگان تحت عنوان کمیته مرکزی وجود نداشته است، چرا که از یک سوبلحاظ نظری از یک وحدت لازم برای تصمیم گیریها و اظهار نظرها و خلاصه رهبری هسته بری بوده و از سوزی دیگر "ارگان"ی را که دو غیر فعال بوده که هر آینه خواسته است از رکود در بیاید، بحران آفریده است! بنا بر این نشست عمومی هسته اقلیت بی آنکه سبازی داشته باشد تا روی گزارش رهبری خود بحث کند و یا آنرا به نقد بکشد، وارد دومین دستور جلسه یعنی "بررسی موقعیت کنونی، بحران هسته و چشم انداز فعالیت آن" میگردد. در گزارش گفته شده است که عمده ترین مشکلات روی این قسمت انجام شده است، با اینهمه در این مورد نیز جمع بندی و تصمیم

گیری مشخصی دیده نمیشود. رفقا در گزارش خود نوشته اند "شرکت کنندگان در نشست در مورد وجود بحران و عدم امکان فعالیت به شیوه گذشته متفق نظر نبودند... اما در باره اینکه ریشه بحران چیست نظرات هنوز کاملاً روشن و قاطع نبود. علاوه و مهمتر اینکه بر سر چشم انداز و راه حلها و لایق نظرات متفاوت بود و تا نیا برخی نقطه نظرات ارائه شده... برای جمع سوا لیرا انگیز و مبهم باقی ماند. از همین رو هیچ نقطه نظراتی با توجه به ابهامات و تناقضات و روشن شدن آنها نیست از سوزی جمع پذیرفته شود." [نقل قولها همه جا از گزارش سه صفحه ای برگزاری دومین نشست عمومی هسته اقلیت منتشر شده در "ژانویه ۱۹۹۲" و تا کیدها از ما است]

همانطور که از مضمون این جملات بخوبی پیداست، نشست عمومی هسته اقلیت، بر روی وجود بحران در هسته اقلیت و عدم امکان فعالیت به شیوه گذشته توافق نظر و مراحت وجود دارد، اما در مورد اینکه چه باید کرد؟ چگونه باید از این اوضاع بیرون آمد و چگونه باید بحران را حل کرد؟ نقطه نظرات مطروحه در نشست و به تبع آن در گزارش، مملو از ابهام و تناقض است و جمع نمیتواند هیچگونه نقطه نظراتی ارائه و تصویب کند! از همینجا است که در پایان مهمترین بحث نشست عمومی هسته، یعنی بحث مربوط به بحران هسته و چشم انداز فعالیت آن، جمعی که روی بخش نخست این بحث یعنی بحران هسته اتفاق نظر دارد، از ترسیم چشم انداز برای فعالیت آنرا جز میماند و در نتیجه یک حالت انفعال، بلا تکلیفی و بی تصمیمی، جای برخورد فعال پیرایه قلبه بر بحران و جای تصمیم گیری و راه حل را میگیرد. نشست در همین حالت کرختی و بلا تکلیفی است که وارد دستور جلسه بعدی یعنی تصویب قطعنامه ها میشود. رفقا نوشته اند "ح - به هنگام بحث حول قطعنامه ها، پیشنهادهای ارائه شده منتهی بر اینکه بدلیل وجود سایه روشنها در طرحهای ارائه شده و ابهاماتی که پیرامون راه حلها و پیشنهادهای وجود دارد از تصویب عجلانیه طرحی بعنوان راه حل نهایی خودداری شود و تصویب قطعی راه های ارائه شده پس از یک دور ماباره ای دلولوژیک صورت گیرد"

اینکه گزارش ارائه شده از سوزی رفقا، طرحی را که بعنوان "راه حل نهایی" قرار بود جمع روی آن بحث و نهایی تصویب کند چرا و از چه زاویه مشخصی تصویب آنرا "عجلانیه" خوانده است روشن نیست و یا بهتر است بگوئیم چندان روشن نیست. چرا که بهرحال با توجه به فضای نشست که کم و بیش در گزارش نیز انعکاس یافته است، تجسم این فضا، که فضای جزئی فضا یا س، فضای انفعال و از هم پاشی نیست، مشکل نیست، و راه حلها بی مگر نه آنکه میبایستی آینه همین فضا باشد؟ اما بهرحال اینها همه استنباط است و استنباط بین استنباط میتواند دقیق نباشد اما آنچه که ما ملاروشن است این مطلب است که پیشنهاد فوق با اتفاق آرا به تصویب میرسد و نشست را از وضعیت بسیار ناگوار که دچارش شده است موقتاً بیرون میآورد. تازه بعد از آنست که نشست میتواند روی پاره ای موارد آنها موقتاً بتوافق برسد و تا به تصویب برساند. از آنجمله است تصویب "دو قرار" که هسته اقلیت تا نشست بعدی خود، میبایستی بر مبنای همین دو قرار "هدایت تشکیلاتی و سیستم سازماندهی خویش را پیش ببرد". یکی قرار "در باره مواضع" که بر مبنای مواضع اعلام شده در نشریه سوسیالیسم میبایست مبنای فعالیتها و موضع گیریها اعلام (میگردد) و "در قرار بعدی که بعنوان "قرارهای تشکیلاتی" به تصویب رسید، ارگان هدایت کننده، سیستم تشکیلاتی و وظایف ارگان با مختصراً تشریح شده است، بر اساس این قرار، کمیته تشکیلات بنا به وظایف مشخصی که به تصویب رسیده است و هماهنگی و احدهای تشکیلات را بر عهده خواهد داشت"

روشن است که تصویب این "قرارها" برای نپرداختن به مسائل اصلی و تلاش جهت بیرون جستن از محضه است. نشست عمومی هسته اقلیت در واقع زمانی که نمیتواند روی مسائل مهم برنامه ای و تا کتیکی بحث و تبادل نظر نموده و به یک جمع بندی مشخصی برسد، و اساساً وضعیت بحران هسته تا بدان درجه حاد است که بحثها حتی به این مقولات اساسی هم نمی کشد، زمانی که نمیتواند در مورد فعالیت آتی خود تصمیم گیری نماید و راه حلها پیش "بهم" و "سوا لیرا -

که حزب طبقه را نباید با یک جریان کوچک و لولکومونیستی و بطریق اولی با کمیته ای از این جریان کوچک یکسان گرفت. اینها حقایق غیر قابل انکار است که رفقای هسته اقلیت بعد از سال جدا نشی و فعالیت مستقل، امروز بر آنرا نگشته اند. اندواعترا فیه این حقایق گرچه گام مثبتی است و خودمیتواند آغا زبیر خوردی جدی آن محسوب شود، اما صرفاً ندان آن توقف در آن، بدیهی است که هیچگونه مشکلی را زهسته اقلیت حل نخواهد کرد. بند دوم قطعاً هم رفا و دیگر بندهای آن نشان میدهد که عجلتاً این رفا در یک دور باطل نخواهد چرخید، آنها علی الحساب "اصولیترین حوزه فعالیت" خود را همانما رزهایدئولوژیک بر سر "جهت یا بی فعالیتها" آتی "خود قرار داده اند تا پس از شش ماه "نشستی" دیگر نتایج حاصل از این محاسبات را جمع بندی کند!

حال آیا معضلاتی که ظرف ۵ سال گذشته لاینحل بوده و همچنان لاینحل مانده است در طرف این شش ماه که هم اکنون قریب به نصف آن هم گذشته است، حل و فصل خواهد شد؟ پاسخ روشن است. بغرض آنکه نشست دیگری هم ظرف مدت موعود تشکیل شود و بغرض آنکه همان رفا را ضربه زد و نشست خیر هسته اقلیت از گزند جان نفعاً لوسر خوردگی در آنمانند دور آن نشست موعود هم شرکت نداشته باشد چه تغییری کیفی در وضعیت هسته خواهد داد؟ دور فاصله این شش ماه چه معجزه ای رخ خواهد داد؟ اینها نکاتی است که کنه آنرا از همین نشست خیر هسته اقلیت و از روند حرکت تا کنونی آن نیز میتوان فهمید. نشست اول هسته، از تصریح هویت ایدئولوژیک - سیاسی هسته اقلیت پرهیز کرد و ابهام در سیمای مسلکی و سیاسی ماثباً به همزاد آن دامه یافت. دومین نشست هسته نیز نه تنها گامی در رفع این ابهام نبرد، بلکه با نفی شیوه های حرکت در گذشته و بازماندن از راه حل و علاو عجلتاً خود را از "شر" فعالیت خلاص کرد! اگر از این گفته شده است دیگر نمیتوان به شیوه گذشته فعالیت کرد، منظور اینها شده که باید شیوه های اصولی و فعالیتها را پیشه کرد و کار کمونیستی متشکل را در اتحاد با دیگر کمونیست ها سازمان داد، اینها به امیدوار است و البته میتواند در حد خود برای معضله هسته هم راه حل باشد. اما چنانچه منظور اینها شده که مرفعاً فعالیت متشکل را از زیر سوال برده و آلترنا تیبی حرکتی ورکود بیشتر باشد، که از محتوای گزارش چنین مستفا میشود - آنگاه با بیستی عمر هسته را آتم در بدترین شکلی که ممکن بود تمام شده تلقی کرد در هر حال چشم انداز فعالیت هسته تیره و تاریک است و اکنون جا دارد که با دیگر این سوال را پیش روی این رفا قرار دهیم که هسته اقلیت در کجا قرار گرفته است و به کجاست خواهد رفت؟ جا دارد که از همه آن عده از رفا هسته که تبدیل آنها با انفعال و نفی مبارزه متشکل فاصله دارد دعوت کنیم تا با مبارزه فعالیت مشترک همراه دیگر کمونیست ها در ارائه آلترنا تیبی انقلابی مشارکت فعال نمایند. هسته اقلیت ما دامه نخواهد از حرکت پنجاه خود بطور جدی درس بگیرد و ما دامه ضرورت و اهمیت اتحاد کمونیست ها را درک نکرده و گام های عملی مشخصی در این راستا نبرد، ما دامه که چارچوب های ایدئولوژیک - سیاسی خود و تمایزات آنها مواضع اقلیت را روشن نماند، نه تنها شش ماه، که شصت ماه دیگر هم قابل نیست به معضلات خویش پایان دهد! هسته اقلیت ما در این راستا با بیستی پوسته خود را بشکند و از پیلای که دور خود کشیده است بدر آید. هسته اقلیت در فرا تر رفتن ز بحث های در خود و کلنجارهای بی شمرد خود است که با بیست راه - حل های اصولی را پیدا کند. طبقه کارگر ایران بدون حزب سیاسی خود آگاه و متشکل نمیشود. "سازمان نیایی طبقه کارگر" و "ایجاد تشکیلات کمونیستی - کارگری" را که از وظایف بسیار مهم و تخطی ناپذیر کمونیست ها است، در همین رابطه باید دید و نه در اینجا "کمیته ۴" یا "سازمانده" از نوع "کمیته سازمانده" رفا هسته اقلیت، اکنون رفا هسته بعد از سال فعالیت مستقل خود یقیناً با بیستی بین حقیقت را دریافته باشند و با بیستی دریافته باشند که در تفاسیر کمونیست ها امر حیاتی سازماندهی طبقه کارگر با زهم به تعویق می افتد. در این راه، اتحاد کمونیست ها ضرورتی است مبرم و انکارناپذیر. بکوشیم تا این اتحاد برپا شود.

نگیز است، لاجرم برای سرهم بندی کردن قضا یا، قرارها می تصویب میکنند که بی تردید فقط گره های مشکلات هسته نمیگشاید و آنرا از اوضاعی که دچارش گشته است بیرون نمیکشد، بلکه بحران و درهما نحال رکود و انفعال هسته را بیش از پیش تشدید میکند. اینکه تا چه اندازه مواضع اعلام شده در نشریه سوسیالیسم میتواند را هنما و مینا فعالیتها و موضعگیریها باشد، در اینجا مورد بحث ما نیست. ما پیش از این به ابهامات موجود در مواضع رفا اشاره کرده ایم (به نشریه کارمنجمه کار شماره ۲۵۱ مراجعه شود) اگرچه این رفا در نشریه خود به تحولات فکری "تازه" در هسته اقلیت اشاره کرده اند و گفته اند که این تحولات چارچوبهای عمومی برنامهمواضع اقلیت را "در هم شکسته اند" [سوسیالیسم شماره ۱۸] اما اولاً هیچگاه بطور رسمی روشن نمانده اند که چقدر و تا کجا از این چارچوبها عدول کرده اند و در ثانی هیچگونه موضع مشخصی ثابتی نداشته و فاقد یک سیمای مسلکی و سیاسی مشخص و مصوب بوده اند. و انگهی گره هسته اقلیت قادر میبود مواضع اعلام شده در نشریه سوسیالیسم به فعالیت و موضعگیری ببرد از پس از چه رو است که نزدیک به یک ماه است در انتشار همین نشریه وقفه ایجاد گشته است؟ از چه رو است که مساله بحران هسته به مهمترین و مرکزی ترین بحث نشست عمومی هسته اقلیت تبدیل میشود؟ و بالاخره از چه رو است که افرا در نشست بر سر امکان پذیر بودن "فعالیت به شیوه گذشته" متفق نظرند؟! روشن است که اگر معیار مولاک های تعیین نایافته و شیوه های گذشته میتوانست مینا درستی برای فعالیت هسته باشد، مساله ادامه کاری آن به این صورتی که امروز در آمده است در نمیآید. بنا بر این فقدان چارچوبهای اساسی مصوب بر نامه و تکتیک و موضعگیری مطابق شرایط روز و برون "تحولات" آنچنانی، در مورد این رفا امر تازه ای نیست اما آنچه که کاملاً تازه است و اکنون بر مقوله فوق اضافه شده است، مساله انحلال رسمی کمیته مرکزی و ایجاد یک "کمیته تشکیلات" بجای آن است. اگرچه وظایف این کمیته نیز مبهم و نا روشن است و بطور کامل مشخص نشده است، اما گویا وظیفه "هما هنگی" و احدهای تشکیلاتی را بر عهده دارد و بهر حال هر چه هست کمیته مرکزی با وظایف خاص این ارگان نیست. حال بدون یک برنامه و سیاست معین، بدون کمیته مرکزی و رهبری متمرکز، مجسم کنید که روال کار و فعالیت هسته اقلیت بعد از دو میسن نشست عمومی شش ماه چه صورت درخواهد آمد!

علاوه بر این "قرارها"، نشست عمومی هسته اقلیت قطعاً منتهی در چهار بند و تحت عنوان "قطعنامه در مورد بحران و چشم انداز فعالیت هسته اقلیت" نیز تصویب نموده است. بندیک این قطعنامه موقعیت هسته و بلند پروازیهای آنرا بخوبی تصویر کرده است. در این بند چنین گفته شده است "ا- هسته اقلیت با رسالتی که برای خود متصور بوده است رسیده است. طرحهای هسته اقلیت در رابطه با وظایف پیش رو از جمله سازماندهی هسته های سرخ و ایجاد تشکیلات کمونیستی - کارگری در داخل ایران یا شکست مواضع شده است. علت این شکست و بحران کنونی نه صرفاً ناشی از نخا ذت کتیکهای اشتباه و بی سازماندهی نامتنا سب و موسا ثلفنی بلکه از بیبیش انحراف و ذهنی گرایانه در رابطه با فعالیت کمونیستی و تبع آن سازمان نیایی طبقه کارگر سرچشمه میگردد. دیدگاه ذهنی گرایانه نسبت به توان موجود هسته و نامتنا سب بودن ظرفیست واقعی آن نسبت به وظایف تعیین شده از همین بینش انحرافی و ذهنی گرایانه نشأت میگیرد."

این مساله کاملاً روشن بود. روشن بود که طرحهای ذهنی رفا حاصلی جز شکست در پری نخواهد داشت. وقتی که هسته بخواد "سازمان نیایی طبقه کارگر" و دیگر معضلات جنبش کمونیستی را "تنها و تنها" از طریق "کمیته سازمانده" بر روی کاغذ خود حل و فصل کند، زمانی که نیروی در حد هسته اقلیت خود را در حد یک حزب بشمار آورد و بخواد وظایف یک حزب را انجام بدهد، خیالی روشن است که طرحهای پیش شکست مواضع شود و به بیستی بیفتد. چرا که نه فقط "کمیته سازمانده" هسته، که تمام جریان هسته فاقد چنین ظرفیت و توان نیست. اندک تحرک و فعالیت در این زمینه ها، به ذهنی ترین ذهنها هم خواهد فهماند



شرکت داشت. سرانجام حمید در ۱۲۷ اردیبهشت سال ۶۴ توسط یکی از عناصر خود فروخته شنا ساسی و به اسارت مزدوران درآمد. رژیم که بقدر کافی از وی شناخت داشت، از همان ابتدا او را به کمیته مشترک بردیگسال تمام وی را زیر ضربات تازیا نه و شکنجه های ددمنشانه گرفت بنحوی که بنا به گفته همسر - زمانش تا روز اعدام پاهایش ملو از چرک و خون بود. رژیم پس از یکسال تلاش مذبحخانه برای درهم شکستن حمید، ناگهان از شنیدن کلمه ای اطلاعات از دهان او، وی را به زندان وین منتقل کرد. جنایتکاران، پاسداران سرمایه و جبهه چنان حمید را شکنجه کرده بودند، که قیافه اش در اولین ملاقات برای خانواده اش قابل شناسایی نبود. آنان با زهم دست بردار نبودند. در اوین ۲ با رحمید را به قصد اعدام از هم روزمانش جدا کردند و به شهدا در رفقا ی هم زنجیرش، حمید هر دو با ربا چهره ای خندان از رفقا خدا حافظی کرده و به چهره مرگ نیشخند میزد. سرانجام در روز سیزدهم اردیبهشت ۶۶ مزدوران با تیر - باران حمید، عجز و ناتوانی خود را در مقابل استواری حمید به اثبات رساندند. حمید قبل از اعدام به رفقا پیش و نیز در تماس با خانواده اش گفته بود میدانید که من چقدر عاشق زندگی و زندگی کردن هستم اما اینرا نیز بدانید که آنرا به هر قیمتی نمیخواهم و اینرا با مرگ نیز ثابت خواهم کرد. حمید با مرگ خود به اثبات رساند که تا چه حد عاشق سرافراز زیستن بود. یادش همواره زنده و جاوید باد!

★ پس از انتشار لیست شهدای سازمان در سال ۱۳۶۸، از طرف رفقا و یابستگان آشنا یا نشهدایی که اسمیشان در لیست مزبور موجود نبوده است، اسمی زیر برای سازمان ارسال شده است. یاد این رفقا و کلیه شهدای گمنام سازمان گرامی باد!

تاریخ دستگیری	تاریخ شهادت
۱- حمیدرضا زمانی کندوانی (امیر) سال ۱۳۶۴	۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۶
۲- مهرداد چمنی	۵ فروردین ۶۱
۳- ایرج سلیمانی	۸ شهریور ۶۱
۴- بهزاد عمرانی	-
۵- امیر هوشنگ صفائی	-
۶- یدالله کنعان	۶۱ مرداد
۷- جهان شاه نجفی	آبان ۶۰
۸- کامیار کریمی	آبان ۶۰
۹- کیومرث منصوری	بهمن ۶۷
۱۰- سعید پرتوی	سال ۶۷
۱۱- کتایون غزنوی	سال ۶۷
۱۲- مهرداد نبیثی	سی خرداد ۶۳
۱۳- محمدرضا پیرو	-
۱۴- عبدالرحمن طهما سیبان	تیر ۶۱ در زندان دیزل آباد کرمانشاه
۱۵- عبدالرضا راسا (حمید، محمود) سال ۶۲	۷ تیر سال ۶۴ در زندان عادل آباد شیراز
۱۶- بهمن محسنی	پس از خرداد ۶۰
۱۷- مهدی محمدزاده	پس از خرداد ۶۰



رفیق عبدالرضا راسا
مظهر شورا انقلابی و پایداری کمونیستی

در سحرگاه هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۴ دژ خیمان رفیقی را به جوخه های اعدام سپردند که با دو سال مقاومت فدا شوار در مقابل تمام شیوه های شکنجه روحی و جسمی، عجز و یونی دشمنان را در عمل به آنها نشان داده بود. جلادان رژیم از قدرت تحمل رفیق راسا در مقابل وحشیانه ترین شکنجه ها به حیرت افتاده بودند، مقاومت عبدالرضا آنها را به سرحد جنون رسانده بود. از سال ۶۲ که در تهران دستگیر شد، ابتدا به کمیته مشترک، سپس به زندان کارون اهواز و از آنجا به زندان عادل آباد د شیراز برده شد، همه شکنجه گران تمام آموخته های خود را برای به سخن آوردن رفیق عبدالرضا بکار گرفتند، اما نتیجه ای نداشت. سرباز جوی کمیته مشترک که از مقاومت عبدالرضا به جان آمده بود، می گفت: "چقدر یکدنده است، نمیدانند که شلاق دیر و زود را در ما سوخت و سوزندارد" یا سخ عبدالرضا سکوت بود و باز هم سکوت. سکوتی که دژ خیمان را به جنون کشاند تا بدانجا که قلب پاک و بزرگش را نشانه گرفتند و این ترتیب عبدالرضا به کاروان شهیدانی پیوست که سرگرا پذیرا شدند اما ننگ را نپذیرفتند.



در گذرگاه خزان خرم گلی برگ بریز
آتش تفته گل در قدم مرگ بریز

گرامی باد خاطر رفیق
حمیدرضا زمانی کندوانی (امیر)

رفیق حمیدرضا زمانی کندوانی که در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای زحمتکش در تهران متولد شد و در اردیبهشت ۶۶ با سری افراشته و قامتی استوار آتش تفته گل در قدم مرگ ریخت تا گل خون شعله ورش گرما بخش حیات و زندگی کارگران باشد. وی که در سن ۱۰ سالگی پدرش را از دست داده بود، از همان دوران کودکی عهده دار مخارج معیشت خانواده همراه با مادر زحمتکشش شد و اینگونه بود که زندگی با نا ملایمت و سختی های پیش بدون آنکه خود بر آن آگاه باشد، با محول کردن مسئولیتی سنگین بردوش کودکی ۱۰ ساله، او را برای رزمی انقلابی آماده ساخت و یکی از انقلابیون سرشار از صداقت و ایمان مبارزاتی را پدید ریخت. حمید نوجوان که ناگزیر بود برای تامین معیشت خانواده روزها کار کند، شبها درس میخواند و در سال ۵۵ در ارتباط با یکی از محافل سمپات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار گرفت، با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شد و علیرغم فرصت اندکی که داشت با اشتیاق و علاقه

فدائى شهید رفیق ایرج سلیمانى

رفیق ایرج در سال ۱۳۳۳ در لاسرستان متولد شد. پس از اتمام دوره دبیرستان برای ادامه تحصیلات را هی هندوستان شد. همزمان با قیام، رفیق ایرج برای شرکت در مبارزات توده هسا در سرنگونی رژیم شاه به ایران بازگشت. در جنگ ۲۴ روزه سنج از فعالین مبارزه علیه رژیم بود. پس از انشعاب سال ۵۹، مواضع انقلابی "اقلیت" را اتخاذ کرد و فعالیتهای خود را با "اقلیت" ادامه داد. رفیق ایرج سلیمانى در ۹ خرداد سال ۶۱ دستگیر شد و پس از شکنجه هاى وحشیانه، دوبار به پیدا دگا ه برده شد تا مگر مواضع انقلابی خود را ترک کند، اما ایرج تا آخرین لحظه حیات، بدفاع از مواضع عادلانه و برحق خود برخاست. در ۸ شهریور ۶۱، بعد از تحمل ۳ ماه شکنجه هاى مداوم، بجوخه اعسدام سپرده شد. یادش همواره زنده و جاوید است.



ابتدائى درس خواند. در طول بینمدت تا بستن آنها به کارگرى در تریکوبای فیهای تهران میپرداخت. پس از اتمام دوره ابتدائى بعنوان یک کارگر تریکو با فیه کار میپرداخت. با قیام به جنبش توده ای پیوست. ابتدا به هوادارى از مجاهدین پرداخت و پس از مدت کوتاهی شمش طبقاتى او، وى را بسه هوادارى از سازمان زحمت و رنج سازمان مدافع طبقه کارگران کشاند. رفیق احمد رضا تا زمان دستگیرى یکدم از فعالیتهای خستگى ناپذیرنا بیستاد. پس از دستگیرى علیه رژیم تحمل شکنجه های فراوان، روحیه مقاوم و تسلیم ناپذیر خود را حفظ کرد. در کشتار وحشیانه سال ۶۷، در قتل عام زندانیان سیاسى به فرمان خمینى خون آشام، احمد رضا در یک "دادگاه" سه دقیقه ای به اعدام محکوم شد. در خیما ن در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۶۷ احمد رضا، کارگر آگاه به منافع طبقاتى خود را به شهادت رساندند. یاد این رفیق پرشور، این کارگر آگاه گرامى با دورا هش که راه طبقه کارگر در سرنگونی ستمگران و استعمارگران است پرهرو!



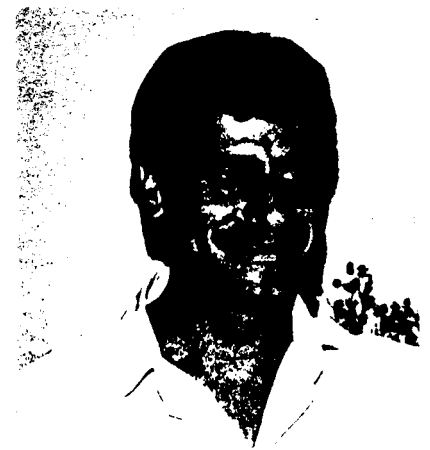
رفیق عبدالرضا را سا که رفقای همزمش او را به نامهای مستعار حمید و محمود میشناختند، فرزند یکی از کارگران نفت آبادان بود. شرایط زندگى عبدالرضا، ضرورت مبارزه را به او آموخته بود، ابتدا از فعالین جنبش دانشجویى بود، سپس با شروع جنگ به آبادان رفت و فعالیت خود را در بخش محلى آغاز کرد، پس از انشعاب سال ۵۹، به عضویت کمیته خوزستان سازمان درآمد و مسئولیت هدا یی تشکیلات سازمان در شهرهاى ماهشهر، سربندر، شادگان و امیدیه را به عهده گرفت. رفیق عبدالرضا با شورى زاید ا لوصف، روحیه ای استوار و انرژی سرشار و فعالیت انقلابی خود را انجام میداد. خستگى ناپذیرى و روحیه مقاوم عبدالرضا همواره مایه دلگرمى و تحرک رفقای پیش بود، وى از روحیه و پتانسیل مبارزاتى با لائى برخوردار بود، پس از سال ۶۰، در حالیکه تشکیلات سازمان به شدت ضربه خورده بود، حمید به رفقای پیش میگفت با پیدا یا سرتو دیدم مبارزه کرد، ضعف روحیه، نیمى از شکست است. همسرفقای که عبدالرضا را از نزدیک میشناختند، فداکارى و احساس مسئولیت رفیق نسبت به فعالیت انقلابى و چهره همیشه شاد و دلخند مىمى او را بیاد دارند. رفیق عبدالرضا قبل از دستگیرى در حالیکه به عضویت سازمان ندر آمده بود، بعنوان عضو کمیته جنوب عمدتاً در رابطه با بخشهاى کارگرى شهرهاى جنوب ایران فعالیت میکرد. یاد این انقلابى مصمم، این کمونیست استوار و پرشور همواره در قلب بزرگ طبقه کارگر زنده است.



گرامى با د خا طره

رفیق احمد رضا بیگ محمدى هزاره

رفیق احمد رضا در سال ۱۳۳۷ در یک خانواده روستائى در هزاره از روستاهای اطراف اراک بدنیا آمد. زمانیکه هفت - هشت سال بیشتر نداشت با خانواده اش از هزاره به تهران عزیمت کردند. احمد رضا در تهران به مدرسه رفت و تا ششم



گرامى با د خا طره رفیق مهرداد چمنى

رفیق مهرداد چمنى در سال ۱۳۳۷ در یک خانواده زحمتکش در کردن غرب بدنیا آمد. پس از طی دوره ابتدائى و متوسطه در دانشگاه رازی کرمانشاه به تحصیل پرداخت. از میان زحمتکشان برخاسته بود و در آنرا خوب میشناخت. قبل از قیام مبارزه را آغاز کرد، در جریان قیام فعالانه به مبارزه پرداخت، ۲۱ و ۲۲ بهمن مهرداد در پادگان قلعه مرغى تهران در کنارتوده مردم و روشنفکران انقلابى بود که برای تسخیر پادگان اقدام کردند. پس از زپیروزی قیام به کرمانشاه برگشت و در سازمان ندهى پیشگام کرمانشاه نقش فعالی داشت. رفتار بسى تکلف و ساده مهرداد دورا فتا و سبب میشد که سخنانش بر دل مردم بنشیند. مهرداد دیک مبلغ توانا بود که در هر جا فعالیت میکرد، محبوب مردم بود. در جریان انشعاب اکثریت، قاطعانه مواضع انقلابى اقلیت را پذیرفت و با تشکیل کلاس آموزش تئوریک تلاش داشت عنصر آگاهى را به میان معلمان، دانش آموزان و دانشجویان ببرد. رفیق مهرداد یک لحظه از پای نمى نشست، شرکت فعالانه در تظاهرات کارگران، در مبارزات دانشجویان، در آگاه ساختن توده ها، هر جا که زمینه ای برای مبارزه بود، رفیق مهرداد در آنجا حاضر بود، در شهر و روستا، مهرداد چمنى یکپارچه شورا انقلابى بود. در سال ۶۰ رفیق مهرداد دغیا با توسط حاکم شرع شهر به اعدام ملاعام محکوم شد. مهرداد مجبور شد مدتی شهر را ترک گوید اما در آن همان سال دوباره به شهر برگشت و فعالیت نیمه علنى را از سر گرفت. سرانجام در فروردین ۶۱ دستگیر و روانه مرکز سپاه پاسداران کرمانشاه شد. رفیق مهرداد چمنى پس از دستگیرى بلافاصله زیر شکنجه ها قرار گرفت و پس از سه شبانه روز مقاومت قهرمانانه سرانجام در پنجم فروردین ۶۱ زیر شکنجه جان باخت. یادش جاودان باد.



رفیق جانباخته "کامیار کریمی"

در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده نیمه مرفه در روستای "مندرک" از توابع اسلام آباد غرب بدینیا آمد. دوران ابتدائی تحصیل را در دبستان روستای مندرک گذراند و تحت تاثیر معلم شایه دانش "روستا" با کتابهای صمدبهرنگی و زندگی زحمتکشانش آشنا شد. دوران تحصیلی را همنامی را در گیلانغرب و دوره دبیرستان را در اسلام آباد غرب گذراند و در نظامات علیه رژیم شاه فعالیت شرکت نمود. بعد از پیروزی قیام هوادار سازمان چریکهای فدائی ملقا ایران گردیده و در فعالیت های مختلف سازمانی تبلیغ و ترویج مواضع سازمان، شعرنویسی و بخش اعلامیه و... شرکت نمود در جریان انشعاب سازمان به هواداری از خط انقلابی اقلیت پرداخت و در هسته ای چهار نفره بعنوان رابط هسته با فرماندهان به فعالیت پرداخت. در اوایل خردادماه ۱۳۶۰ در حالیکه با یکساک خاکی و نشیبه و اعلامیه های سازمان از کرمانشاه به اسلام آباد برگشت و مسدود شدن به منزل رفیقش، جهاننشا نجفی، را داشت متوجه شد که خانه به محاصره کمیته و سپاه درآمده است. برای اینکه از محل فرار کند با یکی از پاسداران که برویش اسلحه کشیده بود گلاویز شد و در نتیجه این درگیری، گلوله ای به پشای پاسدار اصابت میکند و پس از آن کامیار توسط مردوران دیگر که در محل بودند دستگیر میشود. با کامیار پس از دستگیری به مدت یک ماه در زندانهای "اسلام آباد" و "دیزل آب دکرمانشاه" تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار میگیرد و علی رغم این آخرین لحظه به آرزویش وفا دار میماند و در اوایل خردادماه ۶۰ سر فرزانة در مقابل جوخه اعدا مار میگیرد. یادش گرامی و راهش پررهرو باد!



پتک است خون من در دست کارگر
داس است خون من در دست برزگر

رفیق جانباخته "جهاننشا نجفی"

رفیق جهاننشا در سال ۱۳۴۱ در روستای نجف از توابع گیلانغرب و در یک خانواده روستائی متولد شد. دوران تحصیل دبستان و راهنمایی را در گیلانغرب گذراند و در دوره دبیرستان در اسلام آباد غرب به تحصیل پرداخت. در جریان نظامات توده های مردم علیه رژیم شاه، فعالیت شرکت نمود. در سال ۵۸ به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پرداخت و پس از انشعاب سال ۵۹، در صفوف هواداران اقلیت به مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی ادامه داد. این رفیق همواره رفیق "کامیار" تا اوایل خردادماه ۶۰ در اسلام آباد فعالیت مینمود و در اوایل خردادماه ۶۰ به همراه رفیق هم-رزمش کامیار دستگیر و در اوایل خردادماه ۶۰، در برابر جوخه تیرباران مزدوران رژیم قرار گرفت و جان خود را فدای آرمان و خلقش نمود. خاطره او همواره زنده و جاوید است!



رفیق جانباخته "محمد رضا پیرو"

رفیق محمد رضا در سال ۱۳۴۲ در یکی از روستاهای ویژگان از توابع گیلانغرب متولد شد. دوران تحصیل خود را در گیلانغرب گذراند و در سال ۱۳۵۸ هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شد. پس از خیزش اکثریت کمیته مرکزی، به هواداری از اقلیت پرداخت. پس از دستگیری رفیقش "کامیار" و جهاننشا، در شهریورماه ۱۳۶۰ به زندگی مخفی پرداخت. رفیق محمد رضا در اوایل سال ۶۱ دستگیر شد و در تیرماه ۶۱، در ادامه راه رفیقش جهاننشا و کامیار و هزاران فدائی قهرمان دیگر، قهرمانانه در زندان دیزل آب دکرمانشاه مقابل جوخه اعدا ایستاد. یاد این رزمنده فدائی گرامی باد!



جانباخته قهرمان

"رفیق کیومرث منصور"

رفیق کیومرث در سال ۱۳۴۵ در خانواده ای متوسط در گیلانغرب متولد شد دوران تحصیلی را در گیلانغرب و قصر شیرین گذراند و بعد از پایان تحصیل دوران سپاهی دانش را در روستاهای گیلانغرب طی کرد و از نزدیک با زندگی پر رنج و زحمت روستائیان آشنا شد. رفیق در جریان قیام بسیار پر شور و فعال بود. در سال ۵۸ به تهران رفت و به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در تهران به فعالیت پرداخت. در جریان انشعاب خاندانین کمیته مرکزی و وفادار به آرمانهای طبقه کارگر، در صفوف هواداران اقلیت به مبارزه ادامه داد. رفیق کیومرث از ابتدا و صلبه سازمان بصورت تشکیلاتی ابتدا با دانشجویان پیشگام دانشگاه تربیت معلم تهران فعالیت مینمود و سپس مدتی

نیز در پیشگام مرکزی در خیابان ۱۶ آذر به فعالیت ادامه داد. در تابستان ۶۰ هنگامی که بر تترک موتور رفیقش بوده در تهران توسط مامورین کمیته دستگیر میشود. سپس در بازرسی از منزل رفیق کیومرث تعدادی کتاب و آثار سازمانی بدست می-آید و در دادگاه به ۱۰ سال زندان محکوم میگردد. مدتی از دوره محکومیت خود را در زندان گوهردشت میگذراند و سال بعد یک سلول نفرادی در زندان گوهردشت بسر میبرد و پس از گذراندن بیش از ۷ سال در زندانهای گوهردشت و بینویاها و بارها شکنجه شدن در کشتار عمومی زندان نیا سیاسی در پاییز سال ۶۷، استوار روسا فرزند رها آرمانهای انقلابی دیگر گشته شده در این کشتار بی نام و نشان بخاک سپرده میشود. خاطره او هرگز فراموش نخواهد شد.



رفیق جانباخته

"عبدالرحمان طهما سیان"

رفیق عبدالرحمان در سال ۱۳۴۲ در خانواده تهیدستی در گیلانغرب بدینیا آمد. پدرش دکان کوچکی داشت و عبدالرحمان از همان اوایل کودکی برای کمک خرج به خانواده اش به کار کردن در نانوائی پرداخت و در دوران تحصیل راهنمایی بعنوان نیکارگر ماهیانه محسوب میشد. رفیق عبدالرحمان دوران دبستان را همنامی و دبیرستان را در گیلانغرب گذراند و در سال ۵۸ به صف هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیوست. پس از انشعاب با پورتونیستهای کمیته مرکزی، به هواداری از اقلیت پرداخت. پس از دستگیری رفیقش کامیار و جهاننشا مخفی شد پس از آن به کرمانشاه رفته و در یک نانوائی واقع در محلات فقیر نشین کرمانشاه به کار پرداخت. رفیق عبدالرحمان بعزت کمبود امکانات مالی شبها در نانوائی - خوابید تا اینکه در اوایل سال ۶۱ دستگیر شد و در تیرماه سال ۶۱ وفادار به آرمانش در زندان دیزل آب دکرمانشاه زندگی پر افتخار خود را با جانباختن در برابر جوخه اعدا مزدوران رژیم جاودانه ساخت. خاطره این مبارز کمونیست همواره زنده است!



رفیق جانباخته "سیدقربان حسینی"

در سال ۱۳۲۹ در بخش گهواره از توابع اسلام آباد دبدنیا آمد. سالها هدفمند در روستاهاى اسلام آباد دوکمرما نشاء به معلمی پرداخت و در جریان مبارزات مردم و در مقطع قیام ۵۷ فعالانه شرکت نمود. رفیق سیدقربان از فعالین کانون معلمان کمرما نشاء بود. در سال ۵۸ به هواداری از سازمان جریکهای فدائى خلق ایران پرداخت و در همان سال از آموزش و پرورش اخراج گردید. پس از انشعاب هوا داراقلیت شد و در کمرما نشاء به فعالیت پرداخت پس از تحت تعقیب قرار گرفتن به روستای بدره ای از توابع اسلام آباد رفته و در یک مرغداری مشغول بکار شد. رفیق سیدقربان در سال ۶۱ دستگیر شد و در تاستان همان سال در زندان اسلام آباد دوقادار به آرمانهایش تیرباران شد. رفیق سیدقربان در بیدارگاه اسلام آباد در مقابل موحدی جلااحکام

گرامی باد خاطره فدائى شهید
رفیق عبدالهاشم عادل مشهد سرى

رفیق عبدالهاشم عادل مشهد سرى در سال ۱۳۳۲ در بابل سرمتولد شد. دوران تحصیلات ابتدائى را در این شهر گذراند و در سال ۵۵ برای ادامه تحصیل راهی هند شد. سال ۵۷ و همزمان با رشد مبارزات توده ای به ایران برگشت و در همان سال وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. اما طولی نکشید که عملاً تحصیل در دانشگاه را رها کرد و با عشق و علاقه به نزدیک تر شدن به توده های زحمتکش، به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در روستای احمدآباد (واقع در بین تهران و کرج) به تدریس مشغول شد. در جریان مبارزات توده ای و در قیام، رفیق هاشم در کنار مردم بود و فعالانه در آن شرکت داشت. پس از قیام و سپس از انتقال ستاد سازمان دانشکده فنى به خیابان میکده، رفیق هاشم یکی از نخستین هواداران فعالی بود که بطور داوطلبانه در نگهبانی و محافظت از ستاد شرکت میکرد. رفیق هاشم، رفیقى متواضع و در عین حال رفیقى پرشور و خستگی ناپذیر بود. در کلیه متینگها و تظاهراتی که از سوی سازمان برگزار میشد، فعالانه شرکت داشت. در جریان انشعاب خائنین اکثریتى، از "اقلیت" دفاع و حمایت کرد و پس از آن بطور فشرده تر و نزدیک تر در صفوف سازمان به فعالیت انقلابی خود ادامه داد. در موج حملات مزدوران رژیم به نیروهاى سازمان در سال ۶۴، رفیق هاشم نیز به زیر ضرب رفت و در سرگاه نهم آن ماه همان سال، به همراه همسر و فرزند خردسالش دستگیر شد و بلافاصله به شکنجهگاه اوین منتقل گردید. رفیق هاشم که عشقى عمیق نسبت به کارگران و زحمتکشان و نافرستى عظیم نسبت به دشمنان خلق در دل داشت، در شکنجهگاه اوین نیز استوار و صبرافرا ماند. پس از سه ماه همسر و فرزند رفیق آزاد شدند و رفیق هاشم به چهار سال زندان در بیدارگاههاى رژیم محکوم شد. سرانجام در کشتار جمعی زندانیان سیاسى در سال ۶۷ در حالیکه بیش از سه ماه به پایاندوران محکومیتش نمانده بود، همراه دهها فدائى و صدها انقلابى دیگر به شهادت رسید. دوماه بعد از شهادت رفیق، لباسهاى رفیق را به خانواده اش تحویل دادند و بی آنکه از محل دفن وی اطلاع دقیقى در دست باشد، یادش گرامی و را هشی پرر هو با!

شرع دادگاه، با ضداقلابی دانستن رژیم، قاطعانه از موضع سازمان دفاع میکنند. بارها تحت شکنجه قرار گرفتند و از زندان اسلام آباد به زندان دیزل آباد کمرما نشاء منتقل شده و شکنجهها ادامه میابد. رفیق "آما" در سلول نفرادى میماند و زندانیان اجرات نمیکردند که او را به بند عمومی منتقل کنند چرا که از روحیه مبارزه جویانه اش سخت در هراس بودند. بعد از آما و او را به اسلام آباد منتقل و به شهادت رساندند. رفیق در سلول نفرادى اش در زندان دیزل آباد کمرما نشاء، در حین قامت آما هاشم در سلول نفرادى با خون خود قطعه شعری را که سروده بود بر دیوار سلول نوشت این شعر که بزبان کردی سروده شده بیانگر روحیه انقلابی رفیق سیدقربان است. یادش گرامی باد!



تیرباران (ترجمه فارسی)

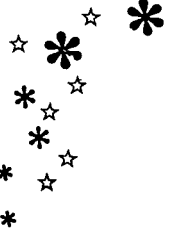
از مرگ نمیترسم، چونکه هر زمانى
من با چشمان خود دیده ام دهقان بیچاره ای
بی شک آن زمان صدبار مرده ام
با مرگ بیچار نموده ام
پس، هر چه میگویم برای زحمتکشان است
که لحظه ای استراحت ندارند از صبح تا غروب
برای زحمتکشان و تهیدستان است
که در این زمانه آنها را خفه کرده اند
"قربان"، روزگار اینگونه نخواهد ماند
زحمتکشان بیکروز حق خویش را خواهند گرفت

تیرباران

له مرگ نترسم چونکه هروختی
من دیمه و چو فلای بدبختی
بی شک او وخته صد دفع مرده
و هر گرد مرگار پیکار کردم
پس هر چه ابوشم بو کر یگاره
که و چان نیزى سوتا ایواره
بوزامت کیشه بو "مستضعفه"
که لى زمانه کل بیونه خفه
"قروان" روزگار ای جور نامینی
زامت کیش آخر حق خوی سینى

بخشى از شعر طوفانکاران

آن بی هنر که گفت مردن شمر چه داشت
بر خود قیاس کرد
او را خبر نبود
که هر مرگ، مرگ نیست
وان او که بیدریغ وفادار زندگى ست
مرگش تولدى است
او، آن بیل دلیر، طوفانگر کبیر
در هر غریب تیر
در هر توان مشت
در لاله های سرخ، برجا و ماندنی است.
اینک دریا دلان جنگل، آن عاشقان خلق
در داد هر شهید، در خون هر رفیق
در هر خروش تیر
با نعره ای عظیم، فریاد می کنند:
تا ظلم پایه جاست، بهره کشی بیاست،
این قهر و کین رواست. آینده زان ماست



★ آینده زان ماست





سوسیال خیانت پیشه گان خیانت دیگری را متحداً تدارک می بینند

بحث های چند ماهه میان سازمان کثرت (هر دو جناح) و "حزب دمکراتیک مردم ایران" پیرامون همکاری و اتحاد در انجام مبارزات، در نشست با شرکت ۵ نماینده از "حزب دمکراتیک مردم ایران"، ۴ نماینده از سازمان کثرت جناح نگهدار، آنها پنده از سازمان کثرت جناح کشتگر و ۴ نفر از عناصر منفرده در اولدیمه برگزار گردید، نمایندگان فوق در حقیقت "برای نزدیکی نظری و عملی"، "در راستای ایجاد تشکلیات سوسیالیست" به توافق رسیدند. در این جلسه همچنین یک بولتن بحث حول طرح ها شده و نیز "انتشار یک نشریه مشترک سیاسی - خبری مورد بحث و بررسی قرار گرفت. طرح پیشنهادی مورد توافق حضرات، بعنوان ضمیمه بیست و هفتمین شماره ارگان مرکزی سازمان کثرت در دو ماه آینده منتشر خواهد شد.

طرح پیشنهادی آقایانی که خود را "چپ دمکرات" خوانده اند، اگر از خوش و زوایان صرف نظر شود، در دو نکته اساسی خلاصه میشود. اولاً آنجا که مربوط به هویت است، "چپ دمکرات" است، قطع نظر از کلیات، فیحایری است - ایشان در باب آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و مثال آن، مخالفت و ضدیت آنها با دیکتاتور پرولتاریاست. این، مهمترین محورترین وجه اشتراک نظری این آقایان است. آنها در طرح خویش چنین اظهار نظر کرده اند: "ما مخالف هرگونه نهاد دوطرفه استبداد هستیم تحت هر نامی که باشد خواه ... ولایت فقیه اسلامی ... و خواه دیکتاتور پرولتاریا". این حضرات سوسیال - خیانت پیشه بسیار دمکراتیک خود نیز صراحتاً در ادبای عنوان "نواندیش" شناخته شوند، نه فقط با رزترین مشخصه این "نواندیش" را در مخالفت با دیکتاتور پرولتاریاست که از خود بر روز می دهند، بلکه همچنین با هر دیکتاتور در دیکتاتور پرولتاریا و استبداد، با یکسان قلمداد کردن دیکتاتور پرولتاریا و ولایت فقیه، آشکارا دیکتاتور پرولتاریا را نیز تحریف میکنند و این البته مسأله تازه ای در حیات سیاسی آنها نیست. همه جریانات فوق پیش از این نیز در نشریات مستقل خویش و بفرآخور و خوردگی شان، علیه دیکتاتور پرولتاریا، علیه مارکسیسم - لنینیسم رجز خوانی و بیاهو سراسری کرده اند و بدیهی است که امروز نیز روی این مسأله، یعنی لجن پراکنی علیه دیکتاتور پرولتاریا و مخالفت با آن، بعنوان یک نکته اساسی مورد توافق تاکید و رزند.

نکته دوم مربوط به مشی سیاسی این جریان است. در طرح پیشنهادی فوق، برای ایجاد یک نظام جمهوری پارلمانی بعنوان وظیفه مبرم آقایان تا کید شده و همین نظام پارلمانی شکل مطلوب حاکمیت مردم "بیز قلمداد شده است. راه دستیابی به این نظام مطلوب "هم" پیکار با استبداد دوا دار ساختن رژیم به اتحاد اقدامات به سود مردم "فید شده است. در این طرح، "چپ دمکرات" همچنین بنها نکرده است که چشم به انتظار تحولات در دستگاه ها که است تا این دستگاه، آزادیهای سیاسی، منجمله "آزادی حزب" و "آزادی مطبوعات" را بوی عطا کند تا بعد آنچنان شرایطی فراهم آید که به آنکا آن و از طریق "انتخابات آزاد" قدرت سیاسی بطور مسالمت آمیز از رژیم حاضر به رژیم دمکراتیک مورد نظر ایشان انتقال یابد. در طرح پیشنهادی حضرات چنین آمده است: "چپ دمکرات را تا مینویسند و راه آزادی را به مردم و انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی از رژیم استبدادی به رژیم دمکراتیک و استقرار حاکمیت مردم را بر گزار می آید. امیدواریم در این تحقیق آن مبارزه میکند." [نقل قول ها همه جا از ضمیمه ارگان مرکزی سازمان کثرت شماره ۲۷ و تا کیدها از ما است] اسها نیز نکات جدیدی را در جریانات فوق مشاهده نمودند. نظریه پردازان سابقاً توده ای "حزب دمکراتیک مردم ایران" و نیز اکثریتی های خیانت پیشه،

آن زمان که هنوز پیشش "نواندیشی" بر تن داشتند، دست در دست ارتجاعی - ترین رژیم های عصر حاضر گذاشته و از جمهوری اسلامی حمایت کردند تا با اصطلاح از طریق "شکوفای" آنوا البته با کمک کشورهای بلوک شرق، آرمانهای خویش را پیاپی ده کنند! حال که اردوگاه کشورهای سوسیالیستی فروپاشیده است و موجی از شکست طلبی، انفعالی و ارتداد در جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان و منجمله ایران داده است، جریانهای ما هوا سازگار فوق نیز از موضع تسلیم تا مواتم و تکریم بورژوازی با این تحولات همراه شده، جامه "نواندیشی" بر تن کرده اند و همصدا با بورژوازی بین المللی، علیه سوسیالیسم، علیه دیکتاتور پرولتاریا سمپاشی میکنند و آشکارا به دفاع از نظام سرمایه - داری برخاسته اند. آنها مدت ها ست که به جمهوری اسلامی بویژه جناح مسلط آن چراغ سبز نشان میدهند، ارادت قلبی خویش را نسبت به این جناح و نسبت به نظام حاکم به الحان مختلف بیان میدارند و رژیم میخوانند که آنها اجازه دهد در چارچوب قوانین موجود در چارچوب نظام جمهوری اسلامی برای یک "انتخابات آزاد" و نظام پارلمانی فعالیت نمایند. بیا دبیایم که همین چند ماه قبل نظریه پردازان کثرتی در نشریه شماره ۱۸ خود به "مجموعه نیروهای اپوزیسیون" خط داده بودند که "برای رسیدگی به مطالبات خود"، "متحداً"، "آقای فرسنگان را دعوت به مذاکره کنند". "دوران زنده نیست که جناح مسلط حیات حاکمه نیز در همان حال که در تدارک تصفیه کامل جناح قریب از ارگانهای حکومتی است، در تدارک سیاستهای عوام فریبانه اش، کسان را نیز جهت مذاکره و بازگشت از این خوردگان عزم کند و چه بسا مذاکراتی هم در پشت و پیا جلو برده صورت گرفته باشد!

روشن است که کینه تلاش همه سوسیال - لیبرال ها و سوسیال - خیانت پیشه گان از دو جناح کثرت گرفته تا "حزب دمکراتیک مردم ایران" و حزب توده - که هنوز رسماً به این جمع نپیوسته است - و امثال آنها، خدمتگزاران به بورژوازی ایران و حفظ نظام حاکم بر آن است. آنها همه جا با انقلابیونی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برافکندن نظام سرمایه داری مبارزه میکنند در افتاده و عملاً در مقابل انقلاب ایستاده اند. آنها گرچه نامهای مختلفی را با خود یکدک میکنند، اما همگی ما هیت یکسانی دارند و اینها تدارک آنها نیز یکا مریدیهی است. خصومت ما مارکسیسم - لنینیسم و دیکتاتور پرولتاریا، مخالفت عملی با انقلاب و دفاع از نظام سرمایه داری ایران، عماره طرح پیشنهادی مورد توافق آنها و هویت کلی آنها است. آنها برپایه این طرح دور هم جمع میشوند تا خیانت دیگری را اینبار متحداً تدارک ببینند.

بگذارید روشن فکران بریده از مردم، این خوردگان سیاسی هر توجیهی که مایلند بیاورند و جیب و خونت خویش پشراشند، بگذارید این بورژوازی - لیبرال های نورسیده به رویاهای خود مشغول باشند و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی - "انتخابات آزاد" خویش را برگزار کنند. توده های مردم ایران ما که بیش از سیزده سال است ما هیت عمیقاً ارتجاعی و سرکوبگر کلیت رژیم جمهوری اسلامی را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند، هیچگونه توهمنی نسبت به رژیم حاکم نداریم. آنها به تجربه دریافته اند که راه خویش را مستقل از زمانه جناح های حکومتی برگزینند. در عزم و اراده آنها برای برچیدن رژیم جمهوری اسلامی، در فریاد و در انقلاب آتشی و در خروش کارگران روز حمت کشان بجان آمده از ستم و استثمار بهنگام بنای نظم نوین، بین زدلان، بیشک همچون خسی گوشه ای پرتاب خواهند شد.



اعتصاب کارکنان صنعت نفت و نتایج آن

با قی‌بمانند، بلکه فقط تا کید نیست بر شرايطی که اعتصاب میتواند با موفقیت بیشتری روبرو گردد و الا هر حرکت و هر اعتراض کارگران هر چند که محدود باشد، هر چند که حتی در یک لحظه با شکست روبرو شود، جزئی از مبارزه آنها برای تحقق خواستها و مطالبشان محسوب می‌گردد و از این جهت ضروریست، آنچه که از حرکتها و اعتصابات بویژه دوساله اخیر کارگران صنعت نفت برای دیگر کارگران ایران در رشته‌های مختلف صنعت آموزنده است و در همان حال حامل درسهای بیشتری برای خود کارگران صنعت نفت است، همانا مسئله تشکلات است.

کارگران صنعت نفت در اعتصابات خودیبه دیگر رفقای کارگزاران در رشته‌های دیگر نشان دادند که حتی در شرايط سرکوب و اختناق میتوان بشکل سازمان‌یافته بمقابله با سرمایه داران و دولت آنها برخاست. در اینجا نقش مهمی برعهده کارگران آگاه و پیشرو قرار دارد که می‌بايد از هر وسیله ممکن برای تشکلات عمومی کارگران استفاده کنند. تحت شرايطی که فعلا ما در ایران با آن روبرو هستیم وجود یک هسته مخفی و متمرکز در هر کارگاه، کارخانه، و رشته صنعت ضروریست. این کارگران پیشرو که خود را در کمیته‌های مخفی کارگاه و کارخانه متشکل ساخته‌اند، قادرند نقش بس‌ارزنده‌ای در سازمان‌ندهی همگانی کارگران و سازمان‌دهی و هدایت جنبش اعتراضی آنها داشته باشند. اینکه در شرايط کنونی وجود کمیته‌های مخفی کارخانه یک ضرورت است، هرگز بمعنای چشم‌پوشی از دیگر اشکال و ابزار سازمان‌دهی، شکل‌های نیمه علنی و حتی علنی با توجه به هر شرايط خاص و بویژه نیست. با پیدای زمامت‌های ممکن استفا ده کرد تا طبقه کارگران ایران را متشکل ساخت. کارگران صنعت نفت در حرکتها و اعتراضات خود امکان پذیر بودن و ضرورت حرکت متشکل را به دیگر کارگران ایران نشان داده و در همان حال خود برای تشکلات همه جا - نه ترو سازمان‌دهی حرکتها و اعتراضات گسترده‌تر و قدرتمندتر تلاش می‌کنند. تشکلات برنده‌ترین سلاح طبقه کارگران است.

کمتر از آنچه زیست که کارگران با بیداری افت کنند، تا حد قابل‌معنی آنها تا مین‌گردد.

علت اینکه کارگران صنعت نفت در اعتصاب اخیر خود نتوانستند در مقایسه با اعتصاب سال گذشته رژیم را کاملاً عقب‌نشینی و ادارند و خواست افزایش ۸۰ درصد دستمزدها را عملی سازند در عوامل دیگری است. از جمله اینکه در اعتصاب سال گذشته دامنه این جنبش وسیع‌تر بود و تعداد بیشتری از کارگران و بخش‌های مختلف و حساس به اعتصاب پیوسته بودند. نتیجتاً گسترده بودن دامنه اعتراض رژیم را ناگزیر ساخت که سریعاً خواستهای کارگران را عملی سازد. اما در اعتصاب اخیر، دامنه اعتصاب و شمول آن محدودتر بود. این امر به رژیم امکان داد که از پذیرش خواست کارگران سر باز زند و باطلانی شدن زمان اعتصاب از یکسو و توان کارگران را به ادامه حرکت محدود سازد و از سوی دیگر با اعلام افزایش حقوق کارمندان در صفوف نیروهای اعتصاب شگاف ایجاد نماید.

این واقعیتی است که حرکت مشترک کارگری کارمندی که یکی از خصوصیات ویژه در رشته صنعت نفت ایران است هر چند در مقایسه نتایج مثبتی هم داشته است، با این همه خود یک نقطه ضعف این جنبش نیز محسوب میگردد. تا نید در کشورهای نظیر ایران که کارگران از داشتن اتحادیه، صندوق اعتصاب و پشتوانه مالی لازم برای تداوم حرکت اعتراضی محروم‌اند، به دراز کشیدن اعتصاب، دشواریهای متعددی را بی‌ارمی آورد و منجر به عدم موفقیت اعتصاب می‌گردد. لذا این ضعف را تنها با گسترش دامنه جنبش و سرعت بخشیدن به آن میتوان جبران کرد. لازم‌آین امر نیز تلاش بیشتر از سوی پیشروترین کارگران برای متشکل ساختن طیف هر چه وسیعتری از کارگران است. یک حرکت همگانی در تمام رشته‌ها و بخش‌های صنعت نفت میتواند رژیم را سریعاً به پذیرش خواستهای کارگران وادار کند. در حالی که بر روی حرکت اعتراضی شکل اعتصاب در یک یا دو بخش میتواند جدای مانور بیشتری را برای رژیم بازنگذارد. از اینجا نتیجه نمیشود که کارگران حتی یک بخش برای تحقق خواستهای خود در انتظار حرکت همگانی کارگران آن رشته

پس از اعتصاب پیروزمند کارگران صنعت نفت در دیماه سال ۶۹ که منجر به تحقق برخی مطالبات رفاهی آنها گردید، با رد دیگر در دیماه سال ۷۰ کارکنان صنعت نفت در پالایشگاه‌های تهران، شیراز و مضافان با مطالبه افزایش ۸۰ درصد دستمزد و حقوق به مدت دو هفته دست به اعتصاب زدند. این حرکت اعتراضی مستقل از نتایج آن‌ها نگر و حسیه رزمنده و پیکارجوی کارگران صنعت نفت به عنوان گردان پیش‌تاز و آگاه طبقه کارگر و همبستگی و تشکلات نسبی آنها بر غم شرايط سرکوب و بی‌حقوقی حاکم بر ایران است. این خود یک دست‌آورده مهم برای طبقه کارگران ایران است که کارگران صنعت نفت محسوب میشود. با این همه باید گفت که کارگران در این حرکت خود نتوانستند همچون سال گذشته رژیم را مجبور به پذیرش مطالبات خود سازند. آنچه که رژیم در اعتصاب اخیر کارکنان صنعت نفت پذیرفت، تنها افزایش حدود ۵ تا ۸ درصد حقوق کارمندان دیپلم به بالا بود که تقریباً معادل افزایشی است که در "اقانون نظام هماهنگ پرداختها" پیش‌بینی شده است. رژیم از پذیرش افزایش دستمزد کارگران سر باز زد و در عوض مطرح کرد که کارگرانی که ۲۰ سال سابقه کار دارند میتوانند با ده سال افزایش حقوق تقاضای بازنگشتگی کنند و آنها می‌توانند تقاضای کارمندی کنند. این در حقیقت طفره رفتن رژیم از تقاضای کارگران مبنی بر افزایش دستمزد بمیزان ۸۰ درصد بود. در هر حال رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بنابه ماهیت ارتجاعی خود که سیاست‌تقصادی فشار به توده‌های زحمتکش و معانعت از افزایش دستمزدها را برگزیده است از پذیرش این خواست کارگران سر باز زد. با این وجود و بر غم سیاستهای ارتجاعی رژیم، این مسئله بجای خود باقی است که چرا کارگران موفق نشدند خواست خود را به رژیم تحمیل کنند.

ممکن است چنین بنظر برسد که خواست افزایش ۸۰ درصد دستمزد در شرايطی که رژیم بشدت با مسئله افزایش دستمزدها مخالفت است یک مطالبه نامعقول بوده و کارگران می‌بایست در صدمه کمتری را برای افزایش دستمزد مطرح می‌کردند. اولاً بیهوشی است که رژیم در برابر خواست کارگران مقاومت نشان میدهد و در اینجا مسئله قدرت و توان کارگران برای تحمیل درخواستهای خود به سرمایه داران دولت آنها مطرح است. ثانیاً - اگر در نظر گرفته شود که در دوران حکومت جمهوری اسلامی قیمت کالاها و مایحتاج زندگی کارگران سالانه افزایش یافته، بنحوی که قیمت آنها حدوداً ده برابر شده‌اند، اما افزایش دستمزد اسمی کارگران طی همین مدت آنقدر ناچیز بوده که بهیچوجه نمیتوان آنرا بحساب آورد، مطرح مطالبه افزایش ۸۰ درصد دستمزدها نه تنها خواستی نامعقول و غیر منطقی نبود بلکه بسیار



گرامی باد ۱۸ مارس

سالروز ایجاد کمون پاریس

اولین حکومت کارگری جهان

کمیته‌های کارخانه را در هر کارخانه و کارگاه ایجاد کنیم

افزایش دستمزد خواست مبرم کارگران

معاون وزارت کار رژیم جمهوری اسلامی در ۲۸ بهمن ماه اعلام کرد که از اول فروردین ۱۳۷۱ حداقل دستمزد کارگران در هر ماه از ۶۵۰۰ تومان به ۸۳۰۰ تومان افزایش خواهد یافت.

این افزایش حدود ۶۰ تومان به حداقل دستمزد کارگران که قرار است از اول فروردین ماه مرحله اجرا در آید در حالی صورت میگیرد که از مدتی پیش سران رژیم وعده افزایش دستمزدها را داده بودند که بهیچوجه در شرایط کنونی حتی تا مینکننده حداقل معیشت کارگران نیست. با این همه آیا این افزایش ناچیز به حداقل دستمزد را میتوان یک افزایش واقعی در نظر گرفت که حتی اندکی هم که شده به بهبود وضعیت مادی کارگران کمک کند؟ پاسخ قطعاً منفی است.

برخلاف تبلیغات سران رژیم و ارگانهای ضد کارگری آن این افزایش ناچیز دستمزد اسمی نه فقط حاکی از افزایش دستمزد واقعی کارگران نیست، بلکه تا به آن حد نیز نیست که از کاهش دستمزد واقعی جلوگیری کند. فقط کافی است این واقعیت در نظر گرفته شود که بر طبق گزارش اداره آمار اقتصاد بانک مرکزی، شاخصهای عمده فروشی کالاها در امانا به سال ۷۰ نسبت به ماه مشابه سال قبل ۲۹/۵ درصد و شاخصهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ۲۰/۷ درصد افزایش نشان میدهند. تمام شواهد موجود حاکی است که در سال ۷۱ نیز این ارقام افزایش خواهند یافت و به بیش از ۳۰ درصد خواهد رسید.

اینکه این حداقل دستمزدی که قرار است در سال ۷۱ به کارگران پرداخت شود، با هیچ ضابطه و معیاری نمیتواند تا مینکننده حداقل معیشت یک خانواده کارگری ۵ نفره باشد و واقعیتی است که چنان روشن و آشکار که نیاز به توضیح و تبیین ندارد. ۸۳۰۰ تومان حداقل دستمزدها نه کفاف زندگی ۱۵ روز کارگر را هم نمیدهد تا چه رسد به یک ماه. اگر این رقم به دو برابر افزایش یا بدبازهم اسخگوی ابتدایی ترین نیاز کارگران نیست.

برای پی بردن به این واقعیت کافی است که افزایش قیمت اساسی ترین مباحث و روزه کارگران ۱۱ سال ۵۹ یعنی پیش از آغاز جنگ تا به امروز معایب کنیم و در همان حال ببینیم که طی این دوره... درصدی که در دستمزدها افزوده شده است. بدین منظور قیمت چند قلم کالا که در سال ۵۹... نشریه کار آورده شده، با قیمت واقعی که رسالت... و در نامه رسمی رژیم برای همان کالاها در آذرماه سال ۱۷۰ ارائه میدهد مقایسه میکنیم.

سال ۷۰	سال ۵۹	
ریال ۱۹۴	ریال ۳۰	سیب زمینی یک کیلو
۱۸۹	۲۰	پیاز
۷۵۸	۶۰	عدس
۷۹۱	۶۵	نخود
۱۲۰۰	۹۰	لوبیا چیتی
۷۹۲	۱۶۵	برنج معمولی
۱۰۰۵	۳۵	قند
۹۱۶	۳۰	شکر
۲۱۴۱	۱۸۰	پنیر درجه یک
۳۵۲۹	۱۳۰	گوشت گوسفند
۳۶۴۸	۲۲۰	گوشت گوساله
۱۵۶۵	۱۷۵	مرغ
۸۶۵	۴۵	پرنقال
۱۵۹۶	۱۳۵	تخم مرغ هر شانزده
۸۶۸۵	۲۳۵	روغن نباتی - ۴/۵ کیلو

همانگونه که از ارقام فوق مشهود است، قیمت اصلی ترین کالاهای مورد نیاز روزمره کارگران در این دوره ۱۰ تا ۱۵ برابر شده است. اگر این افزایش قیمتها را بطور متوسط ۱۰۰۰ درصد در نظر بگیریم، آنگاه حداقل دستمزد روزانه کارگر که در سال ۵۹، ۶۷/۵ تومان بود میبایستی تا سال ۷۰ به ۶۷۵ تومان در روز و بیش از ۲۰۰۰۰ تومان در ماه افزایش مییافت تا یک کارگر ساده بتواند سطح زندگی سال ۵۹ را داشته باشد. بر همین منوال میبایستی دستمزد عموم کارگران به ۱۰ برابر افزایش مییافت تا آنها سطح زندگی ۱۲ سال قبل را میداشتند. اما همانگونه که میدانیم حداقل دستمزد یک کارگر ساده طی این مدت حدود ۳۰۰ درصد اسما افزایش داشته است. تازه این مربوط به حداقل دستمزد کارگرانی است که مشمول قانون کارند. آنها هم که مشمول قانون کار نیستند وضعشان هم بدتر است. در مورد افزایش دستمزد عموم کارگران نیز باید گفت که افزایش دستمزد طی این چند سال حتی به ۲۰۰ درصد هم نمیرسد.

بانک مرکزی رژیم برغم اینکه شاخص افزایش قیمتها را بسیار کمتر از آنچه که واقعاً وجود دارد ارائه میدهد، با این همه در گزارش مهرماه سال ۷۰ شاخصهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری را طی ۹ سال بحسب پایا به ۱۰۰ درصد در مهرماه سال ۶۱، در مهرماه سال ۷۰، ۴۲۳/۵ درصد ارائه میدهد.

بر مبنای همین ارقام رسمی دولتی است که در ۱۵ آذرماه یکی از نمایندگان مجلس ارتجاع گفت "طی سالهای ۱۱۳۵۸ الی ۱۳۶۹ قیمت کالاهای مصرفی به میزان ۶۳۷/۵ درصد رشد داشته، در حالی که حقوق و مزایای کارکنان با افزایش معادل ۲۴۱ درصد رو بر بوده است."

مطابق ارقامی که اخیراً از سوی اداره آمار اقتصادی در مورد نتایج بررسی بودجه خانوار مناطق شهری در سال ۶۸ انتشار یافته، متوسط هزینه یک خانوار شهری در سال ۶۸، ۴۲۰۰۰ تومان بوده است.

بنابراین با در نظر گرفتن هر یک از ارقام فوق - الذکر روشن است که در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۰ دستمزدها میبایستی به حدود ۱۰ برابر افزایش مییافت تا کارگران بتوانند سطح زندگی سال ۵۹ خود را حفظ کنند، اما میدانیم که نه تنها چنین افزایشی صورت نگرفته تا کارگران بتوانند حداقل معیشت خود را تا مینمایند بلکه حتی در محدوده رقم رسمی اعلام شده افزایش قیمت کالاها به میزان ۶۳۷/۵ تا سال ۶۹، چیزی به دستمزد کارگران افزوده نشده است.

نتیجتاً روز بروز دستمزد واقعی کارگران کاهش یافته، شرایط مادی زندگی آنها وخیم تر شده و سطح معیشت آنها تنزل نموده است. این وخامت وضعیت مادی کارگران طی دو، سه سال اخیر با سیاستهای اقتصادی رفسنجانی که میکوشد بحران اقتصادی رژیم را از طریق اعمال فشار بیشتر به توده های زحمتکش تعدیل نماید، تشدید شده است. قیمتها هر روز افزایش مییابند. سرمایه داران با گستاخی هر چه تمامتر کارگران را استهزا میکنند و این همه دستمزد واقعی کارگران نیز افزایش نمییابد. تحت چنین شرایطی فشار به کارگران و زحمتکشان ایران بحدی افزایش یافته که مبارزه برای افزایش دستمزدها بشدت حاد شده است. این فقط کارگران صنعت نفت نیستند که بخاطر افزایش دستمزدها مبارزه خود را تشدید کرده اند. امروزه در عموم کارخانه ها وضعیت مشابهی وجود دارد، و خواست

فاجعه کشتار کارگران در معادن ترکیه

داران دیگر کشورهای جهان سرمایه داری برای اینکه اندکی بر مخارج آنها افزوده نگردد و از سود آنها کاسته نشود کمترین توجهی به خطراتی که جان صدها انسان را تهدید میکند ندارند و امروز هم دولت ترکیه به یک اظهارنا سف خشک و خالی از کشته شدن متجاوزان ۳۰۰ کارگر قتل می‌کند.

تنها در ترکیه نیست که طی هر سال تعدادی از کارگران معادن جان خود را از دست می‌دهند، این حوادث مکرر در کشورهای مختلف سرمایه داری رخ می‌دهد، بنحوی که بر طبق یک برآورد بین المللی در مقابل استخراج هر یک میلیون تن ذغال سنگ سالانه ۱۸ معدنچی جان خود را در کشورهای سرمایه داری از دست می‌دهند. معهذامسئله در این است که در کشورهای نظیر ترکیه در نتیجه خودسری مفرط سرمایه داران و دولت آنها و استثمار وحشیانه کارگران، این کشتار کارگران ابعاد وحشتناکی به خود می‌گیرد. کشته شدن بیش از ۳۰۰ تن از کارگران معادن ترکیه نه فقط برای کارگران ترکیه بلکه برای همه کارگران جهان یک فاجعه محسوب می‌گردد. طبقه کارگران ایران نیز که در شرایطی حتی بدتر از شرایط کارگران ترکیه زندگی می‌کند، خود را در غم و اندوه طبقه کارگر ترکیه و خانواده‌های معدنچیان که در این حادثه دلخراش جان باختند، سهیم می‌داند.

حادثه ابرازنا سف کرد، اما مسئله این کشتار بر عهده دولت ترکیه و سرمایه دارانی است که بخاطر اهداف آزمندانه خود و کسب سود هر چه بیشتر از انجام اقدامات ایمنی که متضمن هزینه‌های ناچیزی برای آنهاست سرپا زده‌اند. تراکم زمتان و بروز انفجار در معادن امری خلق‌الساعه نبود، بویژه که با کاربرد سائلها و بزرگ‌سازهای جدید میتوان وقوع این مسئله را از قبل پیش بینی کرد و در واقعیت امروز چنین حادثه‌ای از قبل پیش بینی شده بود. اما سرمایه داران با بین‌بها نه که سوددهی معادن کم است از انجام اقدامات ایمنی که میتوانست مانع از بروز این حادثه و وحشتناک شدن سرباز زده بودند. یکی از رهبران اتحادیه کارگران معادن ترکیه در این باره اظهار داشت که اکنون چندین ماه است که بحث بر سر ایمنی معادن ترکیه در جریان است. بارها بر کمبود امکانات و وسایل و ابزار ایمنی تأکید شده است، اما هنوز نتیجه‌ای نداده است.

بلی! سرمایه داران ترک همچون سرمایه

در سوم مارس ۱۹۹۲، سیزدهم اسفندماه، بار دیگر در نتیجه مقاصد آزمندانه سرمایه داران، متجاوزان ۳۰۰ کارگر معدن ذغال سنگ در ترکیه جان خود را از دست دادند.

منابع رسمی ترکیه علت این حادثه وحشتناک را که بقتل عام معدنچیان انجامید، تراکم گاز متانو متعاقب آن بروز دو انفجار در عمق ۴۲۵ متری معدن ذغال سنگ شهر کوزلو در منطقه زنگولدوک ذکر کرده‌اند.

هنگام بروز حادثه ۷۰۰ معدنچی در این معدن مشغول بکار بوده‌اند. منابع دولتی اعلام کرده‌اند که حدود ۱۳۰ جسد از زیر آوار بیرون کشیده و ۱۴۸ تن دیگر ناپدید شده‌اند. اما منابع مختلف تعداد کشته شدگان را بیش از ۳۰۰ تن ذکر کرده‌اند. هر چند که این حادثه از حیث ابعاد فاجعه با آن‌ریای کارگران، بزرگترین حادثه در معادن ترکیه است، اما این اولین بار نیست که در معادن ذغال سنگ منطقه زنگولدوک در نتیجه انفجار روریزش معدن، کارگران جان خود را از دست می‌دهند. در سال ۱۹۸۳ ۱۳۰ کارگر معدن و در سال ۱۹۹۰ تعداد ۶۶ تن در حوادث مشابهی کشته شده‌اند. گفته می‌شود که طی ۵۰ سال گذشته ۳۳۲۸ تن کارگر معدن در این منطقه جان خود را از دست داده‌اند.

رژیم ارتجاعی ضد کارگری ترکیه از بروز این

افزایش دستمزد ...

مسئله سود سرمایه داران در میان است. در نظام سرمایه داری، سرمایه دار می‌کوشد تا آنجا که می‌تواند دستمزد کارگران را کاهش دهد و بر سود خود بیافزاید. اما با اینهمه در اغلب کشورهای سرمایه داری این مسئله محدود و در دو کارگران اجازه نمی‌دهند که سرمایه داران تا هر جاکه دلشان خواهد خواست دستمزد کارگران را کاهش دهند. اینکه وضعیت کارگران ایران تا بدان حد وخیم است که دستمزد کارگر حتی حداقل معیشت او را تأمین نمی‌کند و اغلب کارگران با فقر و گرسنگی و بدبختی غیر قابل تصویری روبرو هستند، علتش این است که رژیم جمهوری اسلامی با برچیدن آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک توده‌ها، کارگران را در بی‌حقوقی مطلق نگذاشته و آنها را از داشتن تشکلهای واقعی خود محروم کرده است. اگر کارگران ایران دارای تشکلهای مستقل طبقه‌ای می‌بودند اگر کارگران ایران همچون دیگر کارگران جهان از حق تشکیل اتحادیه‌ها برخوردار می‌بودند، آنگاه نه تنها به سرمایه داران اجازه نمی‌دادند دستمزد واقعی آنها را روزمره کاهش دهند، بلکه از قدرت افزایش دستمزد واقعی نیز برخوردار می‌بودند. فقط مبارزه متشکل کارگران به آنها امکان خواهد داد که خواسته‌های خود را متحقق سازند. مسئله افزایش دستمزد دنیا زمن‌دیک مبارزه متشکل و همه جانبه از سوی کارگران ایران است.

ما هیانه ۱۱ هزار تومان در یافتی دارم که حدود ۱۸۰۰ تومان آن با بت بیمه و مالیات از حقوقم کسر میگردد. اینجا بت ما هل هستم و ۵ فرزند دارم و در یک طاق زندگی میکنم در حال حاضر کارگری که ما هیانه حداکثر ۱۲ هزار تومان در یافتی دارد و بیش از نیمی از آن را با بت کرایه خانه می‌پردا زده پنج ساعه کار می‌کند و در یک زندگی آبرومند داشته باشد؟! اکنون اکثریت کارگر-ان از همسر و فرزندان خود سرمنده هستند و نمی‌توانند ما بحتاج ضروری آنها را فراهم کنند." وضع بنحوی وخیم است که یک کارگر حزب الهی عضو شورای اسلامی این کارخانه نیز میگوید، کارگران حتی با دستمزد خود در نیستند و طاق مناسب اجاره کنند " زیرا حداقل دستمزد یک کارگر ساده در سال جاری ۶۸۰۰۰ ریال است. در حالیکه اجاره مسکن حداقل ۸۰۰۰۰ ریال در ماه می‌باشد."

با این اوصاف چرا سرمایه داران و دولت آنها لااقل دستمزد کارگران را تا بدان حد که بیانگرس متوسطا رزق نیروی کار را رگرها شدوتا مین کنندند حداقل معیشت، افزایش نمی‌دهند؟ پاسخ این سوال برای هر کارگری روشن است. در اینجا پای

افزایش دستمزد یک خواست همگانی و میرم کارگران است. تشدید با زهم بیشتر این مبارزه امری اجتناب ناپذیر است.

واقعیت اینست که طی چند سال گذشته در نتیجه کاهش مداوم دستمزدهای واقعی چنان سطح معیشت کارگران تنزل نموده که اکنون دیگر به نقطه غیر قابل تحملی رسیده است. کارگران ایران امروزه در منتهای فقر و مسکنت زندگی میکنند و دو خامت مطلق شرایط زندگی آنها بمرحله - ی رسیده است که دیگر مطلقا نمی‌توانند حتی بتدائنی ترین نیازهای روزمره خود را تأمین کنند.

چندی پیش یکی از کارگران صنعت نفت طی نامه‌ای که در نشریات رسمی رژیم نیز منعکس گردید، با اعتراض به وضعیت اسفبار کارگران گفت: چند سال بخاطر جنگ دندان روی جگر گذاشتیم، اما دیگر نمی‌توان تحمل کرد. نشریات رسمی رژیم نیز اخبار و گزارشاتی از وضعیت غیر قابل تحمل کارگران منتشر می‌سازند.

نشریه کار و کارگر وابسته به رژیم در ۱۶ دیماه مباحثه با کارگران شرکت لبنیات پاکرا منتشر ساخت. کارگران با لاتفاق در مورد ضرورت افزایش دستمزدها سخن گفتند. یکی از کارگران می‌گفت " ۱۶ سال سابقه کار و ۳۷ سال سن دارم.



نفت سفید در بازار سیاه

زنی که درصفت نفتا ایستاده است در جواب خبرنگار رکبها نمیگوید "برجی ۶۰ لیتر نفت به کجا میرسد، تازه وقتی که کوپن اعلام میشود خیلی از شعبه ها تعطیلن. اینا معمولاً نفت رو با تا نکر آزاد می فروشن، گا هی هم هر دو ماهه بیه دفعه نفت به دست ما می رسه، ما هر روز با یدبیا نیم توی این شعبه ها التماس کنیم که چند لیتر نفت بماند بدن" جوانی که به چند شعبه نفت مراجعه کرده و با درهای بسته روبرو شده است و با پیت های خالی در بدر دنیا لفت می-گردد در پاسخ خبرنگار رکبها نمیگوید "ما میباید تعاطیلی شعبه ها بعلت نداشتن نفت است؟ میگوید "والا نمیدونم، ما خودم هر وقت خواستم نفت بخرم قیمت آزاد بخرم نفت بوده اما به قیمت کوپنی نفت خیلی کمی " جوان دیگری میگوید "وقتی خیلی از شعبه ها نفت آزاد بفروشن معلومه کسی نفت کوپنی گیرش نمیداد، تازه خود دولت گفته نفت قاچاق می شه همه این کارها واسه اینکه نفت گرون تر بفروش برسه و یک عده این میون سود ببرن" و با لایحه پیرمردی که از دریا نفت کوپنی قطع میدکرده است میگوید "ما اصلاً نفت کوپنی گیرمان نمیداد، از اول زمستون امسال ۱۰۰۰ لیتر نفت آزاد خریدیم لیتری ۸ تومن یعنی ۸ هزار تومن فقط پول سوخت دادیم. اگر بدونین که قیمت دولتی نفت لیتری ۴ ریاله آنوقت متوجه می شین که ۲۰ برابر فروختن نفت چقدر میتونه برای واسطه سود داشته باشه"

این نقل قولها بهتر از هر توضیحی واضعنا بسا ما سوخت و از جمله نفت سفید را بیامیدارد. مردم بخوبی ما هیت چپا ولگر جمهوری اسلامی را شناخته اند و نیک میداندند که در این میان خود دولت و کارگزاران آن نقش مستقیم و درجه اول را بازی میکنند. دولت میخواهد سیاست های ضد مردمی خود را پیش ببرد. دولت کاری با بینداری که نفت بدست کسی میرسد یا نمیرسد، کاری با بینداری که کمبود سوخت در برف و سرما ی شدید چه تلفات و خساراتی را برای مردم ببار آورده است. کارگزاران رژیم کاری به این موضوع ندارند که در ارومیه ۳ نفر از اهالیسی "نوروزلو" در اثر سرما جان باختند، که در مریوان ۲ نفر در زیر برف مانده اند و جان ندادند، که در شهر کرد زن و مردی از روستای شیخ علیخان که عازم کوهرنگ بودند در اثر سرما زدگی مردند، که در الیگودرز ۲ نفر در داخل کا میون بیخ زدند و جان ندادند. آنها کاری به این موضوع ندارند که زنی که همراه کودک بیمارش از روستای چرباس را هی الیگودرز بروتا وی را به دوادکتر برساند، قبلاً زرسیدن به شهر در سرما منجمد شد و همراه فرزند خردسالش جان باخت. آنها کاری به این مساثلومساثل مشا به آنها ندارند. اگر که ۱۵۰۰ روستا در مریوان، ۵۰۰ روستا در اسلام آباد، ۴۰۰ روستا در الیگودرز، دهه ها روستا در شمال کشور و صدها روستا در دیگر نقاط کشور بدون سوخت زمستانی در محاصره برف و سرما ماندند و روزها و حتی ماهها ارتباطشان با محیط اطراف قطع شد، اگر که کمبود

۷۰ تا ۱۰۰ هزار تن به ما به بسیاری از خانواده ها، بعلت کمبود نفت حتی نصف سهمیه نفت کوپنی خود را هم نتوانسته اند دریافت کنند و کوپن هایشان باطل شده است! مردم پس از آنکه ساعات متوالی از صبح زود تا ۱۱ شب و در مواردی تا پاسی بعد از نیمه شب (یعنوان نمونه رشیدی به اختران) در صف های طویل نفت مانده اند، عاقبت دست خالی بازگشتند. درپاره ای نقاط دیگر مردم از نیمه های شب جلوس درهای بسته شعبات توزیع نفت جمع شدند و تا صبح ماندند اما از نفت خبری نشد که نشد! کار آنقدر بقول معروف بیخ پیدا کرد که حتی پاره ای مسئولین دولتی هم زیر فشار مردم، بخشا به ناسا مانیهای توزیع سوخت و کمبود آن اشاره کردند. فرماندار الیگودرز در این مورد چنین گفت "براساس ۳ فقره کوپن اعلام شده حدود ۹ میلیون لیتر نفت به این منطقه اختصاص یافته، درحالیکه فقط یک میلیون و ۲۰۰ هزار لیتر نفت وارد منطقه الیگودرز شده و بسیاری از مردم حتی موفق به گرفتن سهمیه اولیسن کوپن خود هم نشده اند" استاندار آذربایجان غربی میگوید "در ارسال سهمیه سوخت نه ماه اول سال جاری به این استان حداقل سهمیه سه ماه ارسال نشده است" وی اضافه میکند که در ظرف این مدت "یکصد میلیون لیتر نفت سفید، چهل و سه میلیون لیتر نفت گاز و ۷۳ میلیون لیتر نفت کوره و ۲۷ میلیون لیتر بنزین کمتر از سهمیه تعیین شده به آذربایجان غربی صادر شده است" فرماندار دورود میگوید "در شهر حدود ۳ کوپن و در روستاها بیشتر از این میزان به علت نبودن نفت روی دست مردم مانده است" فرماندار بروجرد میگوید "اخیراً یک کاروان شامل ۳۴ تا نکر نفت در شهر توزیع شده که در صورت اعزام کاروان دیگر به این شهرستان میتوان سهمیه نفت کوپن ها غنی را که قبلاً اعلام شده تا مین کرد" [کیهان، ۱۷ دی، ۱۰ بهمن] بنا بر این بیهوده نیست اگر که مردم زحمتکش ساعتها در صف های نفت منتظر میمانند و سرانجام دست خالی برمیگردند و مجبورند در سرما بسر ببرند. وقتی که میلیون ها لیتر سهمیه نفت کوپنی توزیع نشود، روشن است که کوپن ها هم روی دست مردم میمانند. لازم به ذکر است که در عین حال بازاریا سیاه نفت در اقصی نقاط کشور داغ است و نفت سفید در بازار سیاه و البته با قیمت آزاد هر چقدر که بخواهی یافت میشود! و مگر روشن نیست که آن میلیون ها و ده ها میلیون ها لیتر سهمیه نفت کوپنی که خود دولت و کارگزاران نش مسئول پخش آن میباشند زکاتال های خاص و مختلفی وارد بازار سیاه میشود؟ در این مورد بهتر است به اظهارات مردم مراجعه کنیم.

زمستان امسال بعلت کمبود شدید سوخت و سوختی بویژه کمبود نفت، برای اکثریت مردم ایران خیلی سخت گذشت. اکثر استان های کشور را برف فرا گرفت و به همراه آن سرمای سخت و سوزان در بسیاری از نقاط کشور و بویژه در مناطق سردسیر، خسارات و مشقات زیادی برای اهالی زحمتکش آن ببار آورد و مشکلات دیگری برایشما مشکلات آنها افزود و در عین حال یکبار دیگری کفایتی جمهوری اسلامی و ما هیت چپا ولگر و ضد مردمی آنها با ثبات رساند. کارگزاران درجه اول رژیم ابتدا نمی پذیرفتند که در زمینه سوخت زمستانی نارسائی و کمبودی وجود داشته باشد. اما بعداً این مسئله آنقدر وسیع و پیردامنه بود که ناچار به اعتراف شدند و در همان حال تقصیرها را با گردن بکنندگان انداختند و برای عوام مغربیی حتی از یکدیگر خواستند که نسبت به عدم رفع مشکلات مردم از آنها عذرخواهی کنند! ببینیم سرمنشأ این ناسا مانی و کمبود نفت در کجاست.

برطبق سهمیه بندی دولت، سهمیه نفتی که به هر خانوار تعلق میگیرد ۷۲۰ تا ۵۴۰ لیتر در سال (روزانه ۲ تا ۱/۵ لیتر) است. دولت میبایستی این میزان نفت را از طریق کوپن تدریجاً میان مردم توزیع کند. این در حالیست که مطابق برآورد روزنامه کیهان "حداقل نیاز هر خانوار و نفره برای گرما رانی و بدون در نظر گرفتن سوخت آبرگراکنی - ۱۰۰ کیلوگرم و روغن شنی ۱۸۵ لیتر در سال است" [کیهان - ۷ بهمن ۷۰] این به چه معنی است؟ این معنای آنست که چنانچه سهمیه نفت کوپنی تعیین شده تماماً توزیع شود و بموقع بدست مردم برسد، تازه در آن صورت هر خانوار توانسته است ۴۰٪ تا ۳۰٪ سهمیه مورد نیاز خود را از طریق کوپن دریافت کند. معنی هر خانوار در هر ۱۰۰ شبانه روز فقط ۴۰ تا ۳۰ شبانه روز میتوانند نفت داشته باشند! حال آنکه مدانیم اولاً اکثر خانوارها بیشتر از دو نفر هستند و میزان سوخت مصرفی آنها نیز با لاتر است و در ثانی اکثریت عظیمی از مردم مناطق محروم نه فقط برای تولید گرما، بلکه حتی برای پخت و پز، لباس شستن، روشنایی و امثال آن نیز نمیتوانند بغير از نفت از سوخت دیگری استفاده نمایند. بنا بر این میزان سهمیه نفت کوپنی تعیین شده حتی چنانچه توزیع شود، کمتر از میزان مورد نیاز است و واضح است که این کمبود سوخت خصوصاً در زمستانها و برای اهالی مناطق سردسیر کشور مشکلات زیادی فراهم میسازد! ما دیدیم بفرص آنکه سهمیه نفت کوپنی اعلام شده توزیع شود مردم کمبود سوخت روبرو هستند، حال اگر این فرض را کنار گذاشته و واقعیت را در نظر بگیریم، ببینیم که مساله کمبود سوخت بعداً بسیار وسیعتری بخود میگیرد. همه مردم ایران میدانند که سهمیه نفت کوپنی بطور کامل توزیع نمی شود. در بسیاری از موارد از توزیع نفت کوپنی خبری نیست و با آنقدرنا چیز است که به سرعت تمام میشود و اکثر کوپن ها روی دست مردم میمانند. مطابق گزارشات روزنامه کیهان در اغلب مناطق کشور، از اول سال

یادداشت‌های سیاسی: متهم بر مسند قاضی می‌نشیند!

زنان نه فقط از داشتن حقوق برابر با مردان محروم اند و با آنها بمثابه انسان‌هایی پست‌تر برخورد میشود بلکه حتی در زندگی خصوصی نیز تحت تضييق و تسرکوبگرانه رژیم قرار دارند؟

رژیم جمهوری اسلامی نقض‌کننده تمام آزادیها و حقوق دمکراتیک و حتی حقوق مدنی مردم است. این رژیم وحشی‌گری را تا بدان حد رسانده که در یک کشتار جمعی صدها زندانی سیاسی را به قتل رساند. از هنگام بقدرت رسیدنش تا با مرور دهها هزار تن را صرفاً بخاطر داشتن اعتقادات سیاسی بزدانان انداخته، تحت شدیدترین و حیوانی‌ترین شکنجه‌ها قرار داده و هزاران تن را اعدام کرده است. رژیم جمهوری اسلامی در زمره معدودترین رژیم‌هاست که به شکنجه ظاهری قانونی داده است و بدون شرم و حیاء از شلاق زدن، سوزاندن اعضا بدن، قطع سر و دست و گردن بنام اجرای قوانین و مقررات قرون وسطایی اسلامی دفاع میکند. این رژیم است که در حالیکه سران آن در زمره فاسدترین سران حکومتی قرار دارند و در بزرگترین باندهای قاچاقچگری و جنایتکاری فعالند، هر روز دهها تن از معتادین را که کاملاً معده موجود آنها را به اعتیاد سوق داده و با از فرط بدبختی و فلاکت به آلت دست باندهای جنایتکار تبدیل شده‌اند، به جوخه اعدام می‌سپارد. این رژیم است که حتی مخالفین سیاسی خود در خارج کشور را با استفاده

از جنایتکارترین و کشیف‌ترین شیوه‌ها بقتل میرساند.

اما این اختناق و سرکوب علیه مردم ایران هنوز بسیار نگران‌کننده است. این رژیم نیست. جمهوری اسلامی هیچ مخالفتی را با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و اعتقادها تا ارتجاعی - مذهبی خود از جانب هر کس و در هر کشوری که باشد تحمل نمی‌کند. فتوای قتل برای نویسنده ای صادر میکنند که تبعه کشور دیگریست.

با این همه آیا شرم آور نیست که ارگانی نام خود را کمیسیون حقوق بشر بگذارند و سرکوبگرترین رژیم معا صرا ب مدت سه سال به معاونت این کمیسیون برگزینند؟

البته برای آنان که ماهیت بورژوازی، سازمانها، ارگانها و نهادها و اینها خوب می‌شناسند، پاسخ روشن است و حتی از این اقدام کمیسیون حقوق بشر نیز تعجب نخواهند کرد.

مردم ایران فراموش نکرده‌اند که همین حکومت‌های اروپایی که خود را مظهر "دمکراسی" و دفاع از حقوق بشر معرفی میکنند و هر یک زمانی به نحوی از آنجا به مسئله نقض حقوق بشر در ایران توسط جمهوری اسلامی اعتراض میکردند، همینها سبب اقتصاد و سیاسی شان با رژیم بهبودیافت و تضمین لازم برای صدور سرمایه و کار لاکسب سودهای هنگفت بدست آوردند و بیگبانه

مسئله نقض حقوق بشر را در ایران به فراموشی سپردند. چنانکه گویا جمهوری اسلامی دمکراتیک‌ترین رژیم بوده است! حتی دولت انگلیس که جمهوری اسلامی فتوای قتل نویسنده تبعه این کشور را صادر کرده است، این مسئله را مطلقاً بفراموشی سپرد و در پی بهبود هر چه بیشتر مناسبات خود با رژیم برآمد، تا از رقبای فرانسوی و آلمانی خود عقب نیافتد.

این واقعیت به مردم ایران نشان داد که ادعای دفاع از حقوق بشر توسط دولت‌های امپریالیست چیزی جز سالیسی و ریاکاری نیست. مسئله اصلی آنها نه دفاع از حقوق بشر بلکه استثمای رگ‌گران زحمتکشان و چپاول و غارت در کشورهای تحت سلطه و وابسته است. و قتیکه وضعیت این با صطلاح مدعیان حقوق بشر چنین باشد، تکلیف رژیم‌های حاکم بر کشورهای آسیایی که خود به خشن‌ترین وجه ممکن حقوق بشر در کشورهای خود پایمال میکنند و جمهوری اسلامی را نامزد معاونت میکنند روشن است. ارگانها و سازمان ملل نیز تابع منافع این دولتهاست و از این روی تعجبی ندارد اگر جمهوری اسلامی هم بعنوان معاون کمیسیون حقوق بشر ادعای انتخاب گردد. همه این حقایق هر چه بیشتر به مردم ایران می‌آموزد که تنها با مبارزه خود، تنها با مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است که میتوانند به آزادی و دمکراسی دست یابند.

پناهندگان ایرانی در معرض فشار دولتهای سرمایه‌داری

با تشدید بحران اقتصادی در جهان سرمایه‌داری، چرخش بر است در واقع بین المللی و تقویت روزافزون جریان‌های نژادپرست و فاشیست، فشار و تضييقات نسبت به پناهندگان و مهاجرین در تمام کشورهای سرمایه‌داری تشدید شده است. بورژوازی که در چنگال تناقضات نظام سرمایه‌داری گرفتار است، میکوشد تا از طریق تقویت جریان‌های فاشیست و وارد آوردن فشار به پناهندگان و کارگران مهاجر در کشورهای امپریالیست، تضادها و بحرانهای خود را تعدیل و مبارزه زحمتکشان را از مسیر مبارزه برای برافکندن نظام سرمایه‌داری که علت تمام بدبختیهای موجود است منحرف سازد.

پس از شکست فاشیسم در جنگ جهانی دوم، اکنون دوباره چندسال است که موج نویسی از فاشیسم و نژادپرستی، در کشورهای امپریالیست در حال گسترش است. با عاید این مسئله هم اکنون به جایی رسیده که طی دوماه گذشته در سوئد در متجاوز از ده مورد با اسلحه بسوی مهاجرینی که در سوئد زندگی میکنند شلیک شده که چند تن نیز کشته شده‌اند. علاوه بر این در محل کار روزندگی برخی دیگر

بمب‌گذاری صورت گرفته است. پناهندگان ایرانی نیز همچون دیگر ملیتها، در کشورهای مختلف در معرض فشارها و سرکوبهای نژادپرستان فاشیست و تضييقات متعددی که اکنون بصورت یک سیاست عمومی دول سرمایه‌داری درآمده است، قرار دارند. علاوه بر این پناهندگان ایرانی در معرض خطر دیگری نیز قرار دارند که آن زودبندوسازش رژیمهای ارتجاعی هم مرز ایران از جمله ترکیه، پاکستان با جمهوری اسلامی برای تحویل دادن پناهندگان است. یک نمونه تازه از این اقدامات که در اوایل دیماه صورت گرفت تلاش دولت ترکیه برای تحویل دادن چند صد تن از پناهندگان به رژیم جمهوری اسلامی بود. چگونگی این توطئه ارتجاعی از آنجا بر ملا گردید که پلیس ترکیه در ۲۳ دیماه به تعدادی از پناهندگان اعلام میکنند که در راه شهرهای آنکارا حاضر شوند تا ظاهراً مطابق معمول موقتاً به شهرهای اطراف آنکارا فرستاده شوند و وضعیت انتقال آنها به کشورهای دیگر روشن گردد. اما پلیس به آنها اعلام میکنند که باید به اردوگاه‌های که در وان ایجاد شده بروند.

پناهندگان که با شنیدن این خبر به حرکت پلیس ترکیه مشکوک شده بودند، از رفتن امتناع مینمایند و مسئله را با دفتر پناهندگان سازمان ملل در آنکارا در میان می‌گذارند. این دفتر واکنش لازم را نشان نمیدهد و حتی به پناهندگان میگوید که در جریان مسئله قرار دارد. پلیس با این ادعا که بهر حال اردوگاه محل اقامت پناهندگان در وان است، آنها را که ۴۷ مرد، ۲۵ زن و ۲۶ جوان و کودک زیر ۱۵ سال بودند سوار چند دستگاه اتوبوس میکنند چنانچه هر ساری مینماید که وضعیت را عادی جلوه دهد. فردای آن روز پناهندگان به شهرکی بنام اوزآلپ میرسند. بهنگام توقف اتوبوسها در مقابل اردوگاه پلیس، تعدادی از پناهندگان با مردم منطقه تماس میگیرند و پی می‌برند که این شهرک در ۲۰ کیلومتری مرز قرار دارد و چنین اردوگاهی در آن حوالی وجود ندارد. لذا پناهندگان برغم ضرب و شتم پلیس خود را از اتوبوسها به پایین پرتاب میکنند و با حمایت مردم، مانع از آن میگردند که پلیس به اهدا فاشوم خود ادامه عمل پوشد. در این اثنا دیگر پناهندگان در آنکارا و اغلب کشورهای

سوخت موجباً خلال در مراکز درمانی، آموزشی، مراکز تولید برق، کشاورزی، گرما به ها، نا نوائیها و امثال آن گردید، برای آنها فاقد اهمیت است. آنچه که برای جمهوری اسلامی و دولت آن اهمیت دارد، همانا غارت و چپاول مردم است، بهر طریقی که ممکن گردد. حال اگر توزیع نکردن سهمیه نفت کویسی، کمیونیت در شعبه های توزیع و فروش آن به بیست تاسی برای بر قیمت رسمی در بازار سیاه، یکی از این راه ها باشد، جمهوری اسلامی در استغاده از این طریق نیز تردید ننکرده است و نخواهد کرد. بنا بر این سر-منشا، تا بسا مانی در مورد توزیع سوخت و کمیونیت

نقش سفید در بازار سیاه

بیست که مطابق آمارهای رسمی، در سال ۶۹ بطور متوسط روزانه ۳۱۵۶۱۶۴ بشکه تولید نفت داشته است و این رقم در سال ۷۰ مطابق سخنان وزیر نفت به ۳۵۵۰۰۰۰ بشکه رسیده است. صحبت از کمیونیت در کشور بیست که بقول آن نماینده مجلس، دولت سالانه ۱۸ میلیارد دلار درآمدا رزی و ۷ میلیارد دلار بابت فروش نفت در داخل درآمد دارد و خلاصه صحبت از کمیونیت در کشور بیست که روی دریا ئی از نفت



خوا بیده است و سومین تولید کننده اوپکا است. اما مساله اصلی، مساله کمیونیت نیست. مساله اصلی آنست که جمهوری اسلامی قصد دارد قیمت سوخت و از جمله قیمت نفت سفید را همچون بسیاری زکالاهای

را در ماهیت غارتگرانه جمهوری اسلامی یا بدستجو کرده آنطور که سران دولت و نمود میکنند در "مصرفی رویه" و زیاده از حد توسط مردم! با بیدر نظر داشت که صحبت از تا بسا مانی و کمیونیت در کشور-

دیگر افزایش دهد، برخی از مقامات دولتی ملت را اظهار داشته اند که هزینه پالایش نفت زیاد است و برای تا مینا بین هزینه، با بیستی نفت را با قیمت بالا - تری در سطح کشور توزیع نمود. حبیبی سخنگوی دولت نیز اظهار نمود "ما برای اینکه از هزینه های میان بکا همیم، با یا بید مردم در مصرف نفت صرفه جویی کنند و پنجره های خود را به شیشه دوجداره مجهز کنند و دورسا ختمانها یک لایه بکشند که حرارت را به بیرون انتقال ندهد و یا اینکه قیمت نفت را افزایش دهیم!" بنا بر این هدف دولت جمهوری اسلامی از همین صحبتها ی کوتا ه سخنگوی آن کلا معلوم است. بخش اول سخنان بین مزدور یعنی صرفه جویی مردم در مصرف نفت از طریق تجهیز پنجره ها به شیشه دوجداره و کشیدن لایه بدورسا ختمانها برای جلو گیری از انتقال حرارت به بیرون، در شرایط امروز ایران آنقدر پرت و بی ربط است که در مورد آن صحبتی نمیکنیم، اما قسمت بعدی سخنان وی، یعنی افزایش قیمت نفت، با دیدگفت که این همان هدف اصلی دولت است. وهم اکنون نیز بنا به گفته وزیر نفت و "بر اساس مصوب شورای اقتصاد" از کیهان ۲۹ بهمن ۷۰ در بسیاری از شعبه های فروش نفت، نفت از قرار هر لیتر ۱۵ ریال (یعنی تقریباً چهار برابر نرخ رسمی قبلی) تحت عنوان سهمیه فوق العاده بدون کوپن فروش میرسد. بنا بر این هدف دولت کلا ملاروشن است. هدف آن است که در سال ۷۱ قیمت نفت سفید و دیگر مواد سوختی در بازار سیاه را به قیمت رسمی آنها تبدیل کند، همانطور که در سال ۷۰ نیز قیمت بسیاری زکالاهای دیگر در بازار آزاد هم بهرور به قیمت رسمی آنها تبدیل شد.

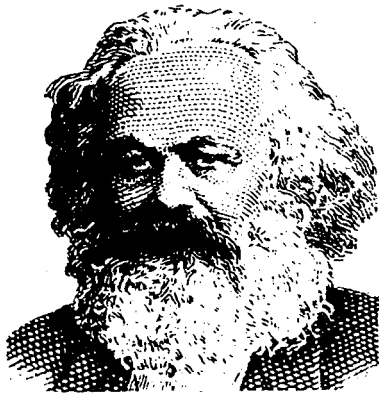
جمهوری اسلامی در نتیجه مبارزه همه جانبه پناهندگان در خود ترکیه و کشورهای مختلف اروپائی خنثی گردید. وقایعی که در ترکیه علیه پناهندگان ایرانی رخ داد دوسالگی که همه روزه در کشورهای مختلف در نتیجه فشارهای دولتها ی امپریالیستی و مسوح فاشیستی و نژادپرستی پیش می آید، مسئله حرکت متشکل و سازمان یافته پناهندگان را برای دفاع از خود بیک مسئله مبرم تبدیل کرده است. پناهندگان ایرانی بویژه بخش آگاه و فعال آنها با ید مسئله تشکیل کمیته های دفاع از حقوق پناهندگان را به یک مسئله جدی تبدیل کنند. به ایجا دکمیته های دفاع از حقوق پناهندگان و کارگران مهاجر در اتحاد با ملیتها ی دیگر بپردازند و فعالان در ایجا دکمیته های ضد فاشیستی و نژادپرستانه مشارکت کنند و در آن کشورها ئی که هم اکنون چنین کمیته ها ئی توسط نیروهای مترقی این کشورها شکل گرفته است، فعالان در این کمیته ها وسازماندهی مبارزه ضد فاشیستی و نژادپرستانه شرکت نمایند.

پناهندگان ایرانی در معرض فشار دولتهای سرمایه داری

زمینه چینی لازم را کرده بود که چنانچه پس از تحویل پناهندگان به رژیم جمهوری اسلامی مسئله ابعاد بین المللی بخود گرفت، اقدام خود را قانونی جلوه دهد، بدین طریق که دست به یک عمل بسیار رکشیف زده بود و تحت عنوان اینکه پناهندگان با یدنامه انتقال به اردوگاه را امضاء کنند، آنها را وادار به امضاء برگه های سفیدی ساخته بود، که بعداً بتوانند مسئله را بدین شکل مطرح کنند که آنها خود تقاضای انتقال به ایران را کرده و تقاضا نام را امضاء کرده اند. بهر صورت پس از چند روز کشمکش، رژیم ترکیه ناگزیر شد پناهندگان را به آنکارا بازگرداند و توطئه شوم تحویل دادن ۶۰۰ پناهنده ایرانی به

اروپائی مبارزه همه جانبه ای را برای افشاء دولت ترکیه و دفاع از پناهندگان را که این رژیم قصد بازپس فرستادن آنها را به ایران داشت آغاز میکنند. در این حرکات اعتراضی رفقای هوادار سازمان ما در برخی کشورهای مستقلا و در برخی دیگر همراه با نیروهای دیگر نقش بسیار فعالی ایفا میکنند، نتیجتاً زیر فشار بین المللی، رژیم ترکیه ناگزیر میگردد از انتقال پناهندگان به ایران خودداری کند. نماینده دفتر پناهندگان وابسته به سازمان ملل در آنکارا که در آغاز مطرح کرده بود که در جریان انتقال قرار دارد مسئله ای نیست، پس از افشاء بین المللی اهداف جناحیتکارانه دولت ترکیه، ناگزیر اعتراض میکند و میگوید متاسفانه مسئله بازپس فرستادن پناهندگان در میان بوده است و ما از آن بی اطلاع بودیم و سعی میکنیم مسئله را حل نماییم. در همین حال وی اعلام میدارد که مسئله آنها محدود به این تعداد نیست و بله برنامها باز پس فرستادن ۶۰۰ تن از پناهندگان در میان بود است. لازم بتذکر است که پلیس ترکیه از قبیل

یادداشت‌های سیاسی: متهم بر مسند قاضی می‌نشیند!



گرامی باد خاطره کارل مارکس، آموزگار و رهبر کبیر پرولتاریا

حتی‌سازمان‌های بورژوازی مخالف رژیم نیز که تا دیروز به این ارگان دخیل بسته بودند اکنون ناگزیر شده‌اند که این اقدام کمیسیون حقوق بشر را محکوم کنند.

آخر مگر کسی میتواند قرا رگرفتن متهمی را که به اتهام نقض حقوق بشر از سوی تمام مجامع بین‌المللی، از جمله خود این کمیسیون محکوم شده است و بر طبق آخرین گزارش گالیپدویل وضعیت حقوق بشر تحت این رژیم در ایران اسف‌آور است، در مسند قضاوت در ارگان‌های گویا می‌باید رعایت حقوق بشر در جهان نظارت نماید، تا شید کند!

جمهوری اسلامی سالهاست که مردم ایران را از نخستین و ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محروم ساخته است. مردم ایران تحت یوغ دیکتاتور و خفگان حکومت مذهبی جمهوری اسلامی از تمام آزادیهای سیاسی محروم‌اند، چه کسی است که نداند در ایران آزادی عقیده و بیان، آزادی تجمع و تشکل، حق تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی، صغی و فرهنگی، حق اعتصاب و اعتراض، آزادی مطبوعات و وجود ندارد؟ کیست که نداند در ایران ملیت‌های تحت ستم در معرض شدیدترین سرکوب و اختناق نه فقط از حق تعیین سرنوشت بلکه از آزادی سخن گفتن بزیان ما در و آموزش آن محروم‌اند، اقلیت‌های مذهبی در معرض انواع و اقسام فشار، سرکوب، پیگرد و تضيیقات قرار دارند، در صفحه ۱۸

جمهوری اسلامی که در زمره مغفورترین رژیم‌ها ی سرکوبگر و ناقض حقوق بشر است، اخیسرا به معانیت کمیسیون حقوق بشر در آمد.

هنگام تشکیل چهل و هشتمین اجلاس سالانه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، کشورهای آسیائی عضو این کمیسیون، نماینده رژیم جمهوری اسلامی را نامزد معانیت و تکرار دندوبیا توافق دیگر اعضای کمیسیون وی بمدت سه سال به معانیت و تکرار گانی انتخاب گردید که ظاهرا وظیفه آن نظارت بر اجرای رعایت حقوق بشر در جهان است.

این انتخاب یک رسوائی تام و تمام برای کمیسیون حقوق بشر و افشاگرما هیئت ارگانها، سازمانها و دولت‌های بورژوازی است که داعیه دفاع از حقوق بشر دارند. این انتخاب در همان حال خط پایانی است بر توهم پراکنی‌های بورژوازی آن دسته از سازمان‌های اپوزیسیون ایرانی که مردم ایران را به الطاف کمیسیون حقوق بشر و دولت‌های با صلاح دمکراتیک اروپائی امیدوار می‌ساختند. این رسوائی فراتر از آن است که گفته شود کمیسیون حقوق بشر خود یک سازمان بورژوازیست و اغلب دولت‌های که عضو آن هستند خود بنحوی از انحاء حقوق بشر را نقض کرده و میکنند. این کمیسیون نماینده رژیم را به معانیت خود انتخاب کرده که یکی از خونخوارترین و وحشی‌ترین رژیم‌های سرکوبگر فعلا موجود در جهان است و در نقض حقوق بشر شهره خاص و عام می‌باشد. بی‌جهت نیست که

با کمک‌های مالی خود

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران
(اقلیت)
را یاری رسانید

آدرس پستی جدید سازمان

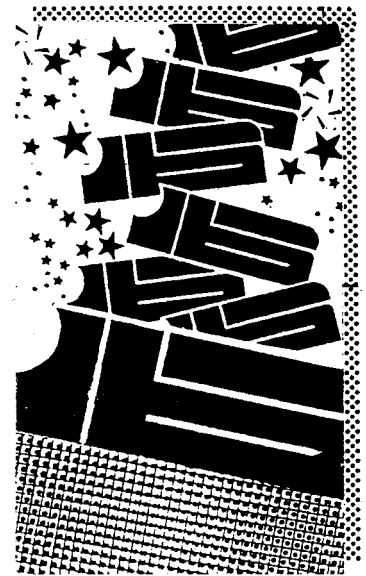
رفقا و دوستان برای تماس با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) از این پس با آدرس زیر تماس برقرار کنید.

Postfach 5312
3000 Hannover 1
Germany

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam_HOLLAND

چهاردهمین سال انتشار
نشریه کار را با ایمان به
پیروزی
کارگران و زحمتکشان
آغاز میکنیم



سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق